



احمد شاه (۷۶ ساله)
مقام عالی مقام
A. E. P. O.

امروز ما

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

شماره ۴۱۷ - ۲۲ جمادی الثانی ۱۴۱۷ هـ ق

۳ نومبر ۱۹۹۶ م

یکشنبه ۱۳ عقرب ۱۳۷۵

شماره ۴ سی و چهارم

استاد حاجی محمد محقق مسئول سیاسی حزب وحدت در صفحات شمال در مصاحبه باتیم تلویزیونی و خبرنگاری ترکیه:

جنگ در افغانستان جنگ عدالتخواهی با زورگویی و انحصار طلبی بوده است

تا زمانی که عدالت تأمین نشود و يك حکومت اسلامی با پایه های وسیع استقرار نیابد، فریاد عدالتخواهی ملت مسلمان افغانستان، همچنان بلند خواهد بود.

استاد حاجی محمد محقق مسئول امور سیاسی شمال حزب وحدت اسلامی هفته گذشته يك تیم تلویزیونی و خبرنگاری ترکیه را به حضور پذیرفته به سوالات آنها پیرامون اوضاع جاری افغانستان پاسخ گفتند. اینك قسمت های عمده این مصاحبه تقدیم حضور خوانندگان عزیز می گردد.

در این مصاحبه مسئول امور سیاسی شمال

حزب وحدت اسلامی در باره سابقه تاریخی مردمان هزاره افغانستان گفتند: این مردم از گذشته های دور در افغانستان زنده گی می کرده اند و از ساکنان اصلی و بومی این کشور ص ۷

طالبان علیه جنرال عبدالرشید دوستم، رهبر جنبش ملی اسلامی اعلان جهاد نمودند

امیر خانی گفت: اکنون می خواهم بگویم که دوستم مسلمان است یا کافر، اما جهاد علیه او رواست

این دومین جهاد است که علیه جنرال دوستم، رهبر جنبش ملی اسلامی، اعلان می گردد. اولین جهاد توسط برهان الدین ربانی رئیس اداره قبلی کابل که فعلا عضو ائتلاف با

جنرال دوستم می باشد، اعلان گردید. دومین جهاد توسط طالبان، جهاد اول به نتیجه ای نرسید و هم اکنون جنرال دوستم به یگانه بازوی توانمند مدافع کشور، از نظر همان اعلان

کنندگان جهاد علیه او تبدیل شده است. قابل یاد آوری است که در همان زمان، این اعلان جهاد از سوی قاید شهید، استاد مزاری، محکوم گردیده، از لحاظ اصول ص ۷

در سال تحصیلی (۷۶)

خواهران نیز، شامل دانشگاه بامیان خواهند شد

دانشگاه بامیان برای پیش از (۳۰۰) نفر محصل، برای سال (۷۶) آماده گی می گیرد

روز یکشنبه هفته گذشته، محترم داکتر کاظم تورا، رئیس دانشگاه بامیان، ضمن حضور در مقر مرکزی حزب با مقام معظم رهبری دیدار نموده، روی ضروریات و پلان های سال تحصیلی (۱۳۷۶)، بحث و تبادل نظر نمودند.

خبر گزاری وحدت اسلامی از مرکز بامیان، خبر می دهد: در این دیدار محترم داکتر کاظم تورا، با تقدیم گزارش فعالیت های سال جاری دانشگاه، حضور مقام معظم رهبری، ضروریات و نیازمندی های سال تحصیلی آینده را، مطرح نمودند. در این دیدار با توجه به منظوری

پوهنچی های جدید و شمول خواهران در دانشگاه در سال تحصیلی (۷۶) برای تأمین وسایل و ضروریات بیشتر از (۳۰۰) نفر محصل و لیلیه مخصوص خواهران، از سوی رئیس دانشگاه، پیشنهادی تقدیم گردید. قرار این گزارش محترم داکتر تورا در این ملاقات گفت: حالا که بناست، خواهران نیز در سال جدید وارد دانشگاه شوند باید ص ۸

هزاران نفر طی تظاهراتی در شمال افغانستان ضمن اعلام حمایت از جنبش ملی اسلامی، اعلان جهاد گروه طالبان را علیه این جنبش محکوم نمودند

در حالی که جنگ و درگیری بین طالبان و نیروهای شورای عالی دفاع در دو محاذ شمال کابل و بادغیس ادامه دارد، گزارش های رسیده از شمال افغانستان حاکی است که در هفته گذشته تظاهرات وسیعی در شمال افغانستان از

سوی مردم به حمایت از شورای عالی دفاع برپا گردید. بر اساس گزارش رسیده از شهر مزار شریف، شورای علمای شمال افغانستان به ارتباط اعلان جهاد گروه طالبان علیه جنرال دوستم و جنبش ملی اسلامی، مردم را به يك ص ۸

نامیده صلیب سرخ جهانی در ملاقات با استاد خلیلی، دبیر کل ج. و. ا. ا.:

تاکنون برای يك هزار نامیل بی بضاعت در بامیان، مواد غذایی توزیع گردیده است
پروژه کمک برای زراعت مردم بامیان، نیز روی دست است که در آینده اجرا خواهد شد

روز دوشنبه هفته گذشته، جمبورا کورا، مسئول بخش همکاری سره میاشت افغانی و صلیب سرخ جهانی، در مقر مرکزی حزب وحدت اسلامی، با استاد خلیلی دبیر کل حزب وحدت اسلامی، دیدار و گفتگو نمودند.

در پایان این دیدار، استاد خلیلی دبیر کل حزب وحدت اسلامی، ضمن تشکر از خدمات انسان دوستانه، صلیب سرخ جهانی، متقابلاً، آمادگی حزب وحدت اسلامی را برای هر نوع همکاری با صلیب سرخ اعلام فرمودند. ص ۶

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

مقصر اصلی این فاجعه کیست؟

در این که جنگ در افغانستان روبه تشدد می رود وشعله های آتشین آن نه تنها آثار مدنیت و تمدن را که هر روز دهها انسان را نیز در کام مرگ و نیستی فرو می برد، جای هیچ گونه شك و تردیدی نیست. سخن در این است که مقصر اصلی این فاجعه کیست تا با درک و شناخت از آن، راه را به سوی خاتمه بخشیدن به این بحران ویرانگر کشف و هموار نماییم؟

اگر تقصیر این جریان را بر دوش گروههای سیاسی افغانستان که با پیش ها و گرایشات دو گم قبیله ای به انعطاف ناپذیری رسیده اند بگذاریم، بدون شك کشور های خارجی و قدرت های منطقه ای را نیز نمی توانیم تبرئه نماییم. نگرش واقع بینانه بر اوضاع افغانستان ما را بر این باور می رساند که افغانستان در بعد بین المللی خود گرفتار رقابت های خشن کشور های خارجی و قدرت های منطقه ای شده و به هر میزانی که خشونت و آشتی ناپذیری این رقابت ها اوج می گیرد، ابعاد بحران در افغانستان نیز گسترده تر شده و حل آن با مشکل بیشتر مواجه می گردد. اگر در افغانستان جنگی بر پا است که در میان شعله های آتشناک آن مردم این کشور می سوزند، بدون تردید کشور های خارجی نیز در افروختن آتش این معرکه سهم کمتری از گروههای سیاسی نظامی افغانستان ندارند. منافع سیاسی و اقتصادی که هر يك از کشور های خارجی، در افغانستان جستجو می نمایند در سایه، پیشش های مطلق گرایانه و گرایشات انحصار طلبانه، سیاست های خارجی آن ها را به اندازه ای از آشتی ناپذیری و اصطکاک رسانده است که در انعکاس هر تصادم ص ۶

هر کس بیاید و این حق مسلم مردم ما را که در تصمیم گیری مملکت شریک باشند و يك چهارم سهم

داشته باشند، احترام بگذارد، عاشق قیاقه، هیچکسی نیستیم، با ایشان مذاکره و مسایل را حل میکنیم.
از آخرین سخنرانی پیشوای شهید

راهی که در غرب کابل گشوده شده آن را ایدام می‌دهیم

مقن کامل سخنرانی مقام معظم رهبری به مناسبت سالگرد فتح بزرگ بامیان

«قسمت دوم»

شیخ علی به راه انداختند، ولی هیچگونه موفقیت نداشتند که تا امروز هیچ گونه تغییر در وضعیت جنگی و جبهه پیش نیاید است.

البته بارها یاد آور شدیم و گفتیم که حزب وحدت هیچگاه راه حل مسأله افغانستان را جنگ نمی‌داند. این، موضعی بود که در غرب کابل از حلقوم فریاد گر رهبر شهید استاد مزاری بلند بود. ایشان بارها تأکید داشتند که جنگ راه حل نیست، تنها راه بیرون رفت از معضله، کنونی کشور مفاهیم و مذاکره است. میراث داران رهبر شهید! در همین دره ها و کوچه‌های سرد و مناطق کوهستانی هزاره جات، در عین حال که کلاشکوف های فرزندان شما سینه های لشکر بی رحم را نشانه می گرفت، فریاد و صدای دیگر نیز بلند بود که جنگ راه حل نیست. در کابل، در بامیان، در هزارستان جنگ را بالای ما تحصیل کردند. ما هیچگاه راه حل اصولی مشکلات کشور را از طریق میله های توپ و تانک و تفنگ نمی دانستیم. تا زمانی که سیاست حلقاوت و دستجات بر این باشد که معضله کشور را از طریق میله های توپ و تانک با انفجار بم های پانصد کیلویی و دود و پنجاه کیلویی، حل کنند در اشتباه محض خواهند بود. ولی در برابر روز گویی های دیگران و اینکه طرف، زبان توپ و تانک را به حیث راه حل بحران کشور انتخاب کرده بود، ما هم ناگزیر بودیم در برابر آن ایستادگی نماییم. اگر توپ و تانک و طیاره نداشتند با کلاشکوف های رنگ زده خود جواب دهیم و جواب هم دادیم.

امروز که در خدمت شما هستم، چیزی که به شما می توانم اطمینان بدهم این است که... امروز اگر طرف از میل توپ و تانک صحبت کند، جوانان و فرزندان شما هم با توپ و تانک دفاع خواهند کرد، اگر از طریق مفاهیم و مذاکره و منطق صحبت کنند، ما هم با منطق صحبت خواهیم کرد. ما در طول این مدت زحمات سختی را پشت سر گذاشتیم. تفنگ بدوشان شما سختی های بی شماری را متحمل شدند که من هیچگاه مشکلات و سختی ها و کمبودات و گرفتاری های نظامیان عزیز خود را فراموش نمی کنم. امروز که روز سالگرد فتح بامیان است به شما مردم شریف اعلان می کنم که افتخار غناید که تفنگ بدوشان بسیار مغرور و سر بلندی دارید. به وجود تک تک این تفنگ بدوشان می بالم و حتی در یکی از صحبت های خود گفتیم، حال هم می گویم که نه تنها دست این تفنگ به دوشان را می بوسم که پابرهنه در این کوچه ها و در زمستان سختی که گذشت، چه تکلیفی را کشیدند... هیچ انگیزه ای نبود که اینها را به این مقاومت و سختی ها وادار غناید.

در تاریخ صفحه جدیدی به وجود آمد، نیرو های مهاجم در حال ضربه پذیری و عقب نشینی قرار گرفتند. با اینکه در تاریخ ۱۳۷۴/۷/۱۹ بامیان که در تصرف بود، سنگر های مستحکم داشتند. ولی در محاصره نیرو های قهرمان شما در دره، کالو، فولادی، سنگر آهنگران و خوجه علی قرار گرفتند. ما چندین بار به تصفیه و پاکسازی ولایت بامیان تصمیم گرفتیم، ولی دشمن با سنگر های مستحکمی که بوجود آورده بود، در آن جا مقاومت می کرد. به تاریخ ۱۸ و ۱۳۷۴/۷/۱۹ بامیان با نصرت الهی و پیکار قهرمانان شما فتح گردید. از طرف دیگر در حوزه جنوب غرب، هرات به تصرف دروه طالبان در آمد. گروه طالبان حوزه جنوب غرب را در اختیار خود گرفتند. جنگ در دروازه کابل رسید، ما در کوتل قرغه توجله داشتیم. فرماندانا بزرگ ما که من به وجود آن فرماندانا قهرمان و مقاومت شان افتخار می کنم و مردم ما هیچگاهی تلاش های دل سوزانه جنرالان و فرماندهان و همچنان جان بازی و سلحشوری تفنگ بدوشان را و فراموش نخواهند کرد، همه دور هم جمع شدیم، چند ساعت صحبت کردیم از مظلومیت گذشته و تنهایی حال، واقعاً ما تنها بودیم، خداوند به تنهایی ما گواه بود.

کسانی که به نحوی با ما مخالفت داشتند، پروپاگندهای بسیار ناروا و نا جایز را بر ما وارد نموده بودند، ولی ما بارها گفتیم که این واقعیت و حقیقتی است که ما در زیر آسمان کبود چه در غرب کابل و چه در دره ها و کوچه های هزارستان به پشتوانه ای جز مردم خوب خود و کمک های غیبی نداشتیم. راجع به تنهایی و مظلومیت خود صحبت کردیم، با فرماندهان درد دل نمودیم، اشک های غریبی را هم ریختم، با توکل به نیروی لایزال الهی تصمیم گرفتیم که آخرین حمله جدی را آغاز کنیم. پس از دعا و نیایش و ختم جلسه، فرماندانا برنامه ریختند و ما امکانات را از مرکز شروع کردیم، برنامه، سه روز عملیات متواتر بود، به فرماندانا اطمینان دادیم که هر چه شما ضرورت داشته باشید در اختیار شما قرار می دهیم. سه روز متواتر برنامه، عملیات تعقیب گردید، فرماندانا و مجاهدین شما با جدیت عمل کردند. تا آنکه خبر فتح بامیان را برای ما در پکاولنگ گزارش دادند. بشارت تسخیر بامیان به پکاولنگ رسید و از آنجا از طریق بی سیم و تیلیفون به داخل و خارج گزارش داده شد. واقعاً برادران فدakar ما با پلان جنگی بی که ریخته بودند و برنامه ریزی های دقیقی که کرده بودند، توانستند لشکر مهاجم را به نصرت الهی از بامیان بیرون کنند. مردم ما هرگز این فدکاری ها و قهرمانی ها را فراموش نمی کنند.

دوستان با شنیدن خبر فتح بامیان، گریه، خوشحالی کردند. من به یاد دارم وقتی که دوستان مهاجر ما از جمهوری اسلامی ایران تیلیفونی با من صحبت می کردند، اشک خوشحالی می ریختند. در پکاولنگ و نیک هم تعداد زیادی از دوستان را سراغ دارم که وقتی خبر فتح بامیان را شنیدند، اشک شادی و شوق ریختند.

فتح بامیان برای مردم ما اهمیت به سزای داشت، هویت سیاسی نظامی ما را احیا کرد و برق آسا در دنیا انعکاس یافت. هیچ کس به این باور نبود، حتی طرف اظهار کرده بود که ممکن است از کابل روزی عقب نشینی نماییم، ولی از بامیان هرگز عقب نشینی نخواهیم کرد و بامیان برای ما حیاتی است. هیچ کس تصور این را نداشت، با امکاناتی که ما داشتیم و با امکانات و استحکاماتی که طرف داشت، بامیان را از آنجا بگیریم.

ما با کمک الهی و سلحشوری فرزندان دلاور و تفنگ بدوش شما و با تدابیر خردمندانه فرماندهان پر افتخار شما و با حمایت مسئولین حزب و عسکران شما در شورای مرکزی و شورای عالی نظارت، این تا باری ها به باور تبدیل شد و بامیان گرفته شد. شما در جریان هسته که بعد از تحولات حوزه جنوب غرب توسط طالبان، حاکمیت انحصاری کابل فتح بامیان را بزرگترین شکست می دانستند. بامیان گرفته شد، عشق و علاقمندی در دل مردم مانده شد و بار دیگر بامیان مرکز عدالت خواهی کشور گردید. با دلاوری شما جبهه کشیده شد به شیخ علی و سر انجام به کنارخاک. سپس آنها با تدابیر قاطع جنگ بی رحمانه ای در دره

جز دفاع از مردم، ناموس، عزت و شرف مردم خویش. پول هم که نداشتیم تا با پول اینها را در صحنه کشانده باشیم. نظامی های پرغرور و سربلند خویش را سراغ دارم که کشف نداشتند، وقتی از کوچه های بامیان می آمدند، کهنه ای را به پای خود می پیچیدند و چند ساعت بین برف بدون کفش را می رفتند. من به شورای مرکزی عرض کردم که این را چگونه توجیه کنیم؟

و به شما مردم هم می گویم که چگونه توجیه کنیم؟ جز اینکه اینها عشق دفاع از شما مردم را درسینه دارند. نه سردی و گرمی را متوجه اند و نه با پرهنگی را، حاضرند پابرهنه در این کوچه های سر به فلک کشیده سه و یا چهار ساعت راه بروند و از خانه شان دفاع نمایند ولی حاضر نشوند مانند معامله گران خاین و پلید در خدمت دشمن قرار بگیرند. (تکبیر حضار) لحظه ای که جبهه در شیخ علی رسید فرزندان رشید شما اصرار داشتند به پیشروی، اینکه بعد از مدت ها تغییر در جبهه پیش نیامده از تازاری فرزندان شما نیست. آنها همیشه اصرار داشتند که پیش می رویم، علاقمندی طرف غریبند و جبل سراج برویم، ولی ما مانع شدیم. چرا؟ بخاطر این بود که این مقطع از زمان، تربیت های خود را در خانه شما روان کردند که ما از گذشته خود خاطره خوبی نداریم، آمدیم با شما از طریق تفاهم و مذاکره، مشکل را حل کنیم. وقتی که این هیئت ها در بامیان سرازیر شدند، منطق عوض شد، زبان تغییر کرد، میل توپ و تانک تبدیل شد به مفاهیم و مذاکره و صحبت های منطقی. به برادران نظامی خود گفتیم که تالخطه ای که آنها این راه را ادامه بدهند ما به هیچ وجه جنگ را راه حل نمی دانیم، علاقمند نیستیم که جنگ را در کشور خود گسترش بدهیم. دفاع را حق شرعی خود می دانیم ولی تجدید جنگ را مخالف سیاست های اصولی حزب وحدت اسلامی نمی دانیم. در این راستا بود که ما تغییری در خط جبهه ندادیم. فرزندان شما تأکید می کردند که ما باید پیش برویم، مناطق را تسخیر کنیم، ما مانع شدیم و گفتیم که بگذارید از راه مفاهیم، مسئله به جایی برسد.

ما چه در دوره استاد شهید در غرب کابل وجه در دوره غربت و تنهایی در هزارستان گفتیم که در شرایط کنونی آنچه که برای ما اصل است جایگاه مشخص مردم ما است. اگر ائتلاف بوجود می آید و اگر دوستی بوجود می آید و اگر دشمنی بوجود می آید... فقط محور همه مسائل جایگاه مردم و منافع و مصالح مردم ما است. ما عاشق هیچ جمع و جماعتی نبودیم و نیستیم. این فرموده حضرت استاد شهید مزاری است که عاشق چهده هیچ کسی نیستیم و عاشق جمع و جماعتی نبودیم و نخواهیم بود و با هیچ جماعتی دشمنی هم نداریم. آنچه که ما را در همه شرایط به عنوان یک اصل و ادا می نماید... جایگاه مردم ما است. لحظه ای که طرف بیاید از طریق مفاهیم و مذاکره جایگاه مردم ما را بپذیرند و به مردم ما احترام قابل شوند حقوق انسانی و اسلامی برای مردم ما قابل شوند، از اهانت و توهین تاریخی دست بردارند، بسیار خوشحال هستیم که از طریق مفاهیم به این جایگاه، مردم ما برسند. در تمام مذاکراتی که داشتیم، خداوند را گواه می گیرم که چیزی که برای ما اصل بزرگ و عدول نداشتن بود جایگاه مردم ما بود. از این نگذشتیم. از طرف شورای عالی نظارت و شورای مرکزی به طرف گفتیم که اگر آمده اید که مردم ما را مجبور بسازید، این آرزو را به گور ببرید.

«ادامه دارد»

کابل باید غیر نظامی شود

دادن اطمینان به مردم که اوضاع تحت کنترل می باشد، صادر و انقیاد مردم، درخواست می گردد. این تصور، بسیار ساده اندیشانه بود. چه اینکه پروسه جهاد، همه مردم را مسلح کرده بود و چون جهاد از یک مرکز اداره می شد، فقدان مرکزیت، باعث شکل گیری قدرت های محلی و تشدید روحیه ضدیت با مرکز اداری و سیاسی، شده بود. هر منطقه و مردم، برای خود حکومتی داشتند، حکومتی که از بالا دستوری گرفت بلکه خود تصمیم می گرفت و به اجرا می پرداخت. دوره دیرپای جهاد، این وضعیت را کاملاً تثبیت نموده بود. البته سخن در این نیست که این حکومت محلی تا چه اندازه، از تعهد برخوردار بوده و آرزوی های مردم را برآورده می ساختند، منظر این است که این حکومت های محلی، یک واقعیتی بود که تصور کرد تا بی قبحه کردن قدرت سیاسی را با مشکل لایزال روبه رو نموده ایجاد را در کابل با همه اوارده کابل در قالب یک معامله سیاسی، تسلیم شدن را درخواست داشت اما قدرت های محلی با خواهران عدالت سیاسی بودند و با خواستار پاج گرفتن در ازای اعلام وفاداری، وفاداری بی که فقط تا هضم شدن میلع اعطای، دوام می یافت و پس از آن معامله دیگری آغاز می شد.

کابل کل افغانستان نیست اما مرکز افغانستان هست. مرکزی که سیاست در آنجا به تدبیر امور کشور، می پردازد، انتظارات مردم از یک حکومت مشروع و قانونی، در آنجا پاسخ عملی خود را، دریافت می دارد. اگر بنات یک قناتر کلی و نهایی از خط مشی یک جریان سیاسی، در ذهنیت عمومی صورت پذیرد، بر مبنای عملکردی است که در چنین جغرافیای سیاسی، به متصه ظهور می رسد. ظرفیت یک جریان سیاسی در امتحان خواست ها، آرزو ها و منطق حل پرابلم های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور، در دست یابی چنین موقعیتی، آشکار می گردد.

بیش از چهار سال بعد از پیروزی جهاد، بخاطر اشغال نظامی کابل، افغانستان عملاً فاقد حاکمیت ملی بوده است. تنها عاملی که مانع از حصول یک توافق جامع روی ساختار سیاسی کشور گردید اشغال نظامی کابل توسط یک گروه قومی بی بود که حضور گروه های سیاسی دیگر را در جوار خود، تحمل کرده نمی توانست. تمام نیای از همین جا، ناشی می شد: اشغال نظامی کابل، هرگز حکومت بر افغانستان تلقی نمی شد، اما جنگ سالاران کابل، تلاش داشتند که اشغال نظامی کابل را، حکومت بر افغانستان، قالب غناید، درست مشابه یک کودتای نظامی در مرکز کشور که با کنترل پایتخت و رادیو تلویزیون، قوا اعلامیه ای مبنی بر سقوط رژیم قبلی و استقرار رژیم جدید و

پایه های حقوقی و اجتماعی

«قسمت سوم»

مبارزه مسلحانه که مردم قهرمان افغانستان این افتخار بزرگ را در دنیا کسب کرد که ابرقدرت شرق را به زانو در آورد و متلاشی ساخت، باز هم به مشکل عدم حکومت قانونی و عادلانه مواجه هستیم. بدون شک که در افتخارات جهاد تمام مردم افغانستان اعم از زن و مرد و پیر و جوان و اقوام مختلف اعم از ازبک و هزاره و پشتون و تاجک و بلوچ و نورستانی، همه و همه شرکت داشتند و هیچ کسی ادعا نمی تواند که در اینجا قومی، نژادی یا حزبی به تنهایی این افتخار را برای مردم افغانستان کسب کرده است. اگر از آغاز کردن جهاد، مبارزه کردن بخاطر آزادی و آزاد نمودن مناطق حساب کنیم، همه احزاب و اقوام در افتخار آن شریک بوده اند، اگر مهاجرت را حساب کنیم، باز همه اقشار مردم در آن شریک بوده اند، اگر شهید دادن، مجروح شدن و از دست دادن خانه و زندگی را حساب کنیم، باز می بینیم که همه شریک بوده اند. لهذا وقتی که این مسئله مسلم است و از سوی دیگر در گذشته هیچگاه نظام عادلانه، خالی از تبعیض و ظلم در افغانستان وجود نداشته و پایه های تبعیض و ظلم و بی عدالتی در نظام های گذشته کشور گذاشته شده است، طبیعی است که بعد از چهارده سال جهاد همه اقشار مردم می خواهند که مطابق موازین اسلامی و بر مبنای عدالت اجتماعی، نظام دل خواه شان را به وجود بیاورند و همه در بوجود آوردن نظام و حکومت در اداره آینده و آبادی مملکت شریک و سهم باشند.»

۲- احیای هویت سیاسی اجتماعی

هویت مرادف با شخصیت است. هنگامی که از هویت کسی یا جامعه ای سخن می گوئیم در واقع از شخصیت او سخن گفته ایم و آن عبارت است از «تجلی وجودی ارزشهای انسانی در وجود انسان یا در جامعه»

انسان موجودی است که قابلیت شدن و ظرفیت پذیرش هر نوع ارزش و کمال انسانی را دارد و همیشه در سیر تصعیدی و تکاملی خود از «بودن به سوی شدن» و از آنچه که «هست» به سوی آنچه که «باید باشد» حرکت می کند. از این دیدگاه انسان استعداد های خارق العاده و شگفت برای «شدن» دارد. «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم، ثم رددناه اسفل السافلین» یعنی انسان را در استعداد و امکانات تکامل در عالی ترین سطح آفریدیم، سپس او را به پست ترین درجات پست باز گردانیدیم. یعنی انسان بالقوه، یک پدیده مافوق است ولی بالفعل یک پدیده مادی، خاکی و پست است. از نظر واقعیت خاک است و از نظر ارزش پست، اما بالقوه او می تواند با تجلی استعداد هایش تا مرحله استخدام طبیعت و تدبیر کردن جهان مادی نیز بالا رود و این مسیر را از خاک تا خدا طی کند. انسان با بهره گیری از این استعداد ها است که به شخصیت و هویت دست می یابد و به میزانی که استعدادش تبارز می کند تشخیص او نیز بیشتر می شود و شخصیت و هویت او متکاملتر می گردد. در هویت سخن از «کیستی» است برخلاف ماهیت که سخن از «چیستی» است. در هویت سخن از این است که این انسانی که با آن ماهیت مافوق و با آن استعداد و امکانات شگفت آفریده شده، چگونه از این استعداد و امکانات تکامل بهره برداری نموده، استعداد خود را به چه میزان انکشاف و تبارز بخشیده و خود را به چه مرحله، از مراحل زندگی ارتقا بخشیده است. انسان در سیر تکاملی خود در این مسیر، یعنی بهره برداری از استعداد و امکانات تکامل به هویت و شخصیت می رسد. داشتن شخصیت و هویت مستلزم بهره برداری از امکانات تکامل و تبارز استعداد ها است. انسان بی هویت و بی شخصیت کسی است که استعداد های خدا دادی اش نشکفته و در میدان بهره بری از امکانات تکامل ناکام و عاجز مانده است و ممکن است این شکست و ناکامی باعث اتهام او به نداشتن ماهیت انسانی گردد و با او چون حیوانات برخورد و معامله گردد. برعکس، شخصیت ها، کسانی اند که با تبارز و شکوفایی استعداد های شان از مرحله بودن به مرحله شدن گام نهاده و دارای تشخیص و هویت شده اند. بنابراین می توان گفت که هویت عبارت است از تجلی استعداد های شگفت انسانی که باعث تشخیص و شناخت او در میان جمعیت انبوه انسانی می گردد.

گاه هویت به معنای عام تر از این، مورد استفاده قرار می گیرد. در این معنی هویت عبارت است از هر نشانه و تشخیصی که باعث شناخت و تمایز یک انسان و یک جامعه از سایر انسان ها و جوامع گردد. در این صورت هویت هم نشانه ها و تشخصات ارادی (یعنی تشخصاتی که از روی اراده و انتخاب بدست آمده اند از قبیل تشخصات سیاسی، تاریخی فرهنگی، مذهبی و ...) و هم نشانه ها و تشخصات غیر ارادی (یعنی تشخصاتی که بطور طبیعی و ناخود آگاه بدست آمده ص ۴

یک وزن نیست. برخی از جوامع فقط بار محرومیت سیاسی را به دوش می کشیدند اما برخی دیگری از جوامع محرومیت سیاسی و هم محرومیت اجتماعی را تحمل می نمودند و در زیر بار سنگین این محرومیت آخرین نفس های زندگی را می کشیدند. یکی دردش این بود که چرا از موقعیت رهبری پایین افتاده و دیگری رنجش این بود که چگونه با فقر پنجه اندازد تا در زیر فشار سهمگین آن نمیرد. یکی می گریست تا چوکی فلان اداره و فلان وزارت را که از آن محروم شده اند، به چنگ آورد و دیگری می دود تا لقمه نانی که از او به زور روده اند به کف آورد. این کجا و آن کجا؟ ستمی که بر هزاره ها تحمیل گردید هم ستم سیاسی و اجتماعی بود و هم ستم مذهبی، حربه تکفیر بزرگترین تراژیدی ستم ملی را تا سرحد قتل عام و غارت و چپاول عمومی بر هزاره ها تحمیل کرد، ولی ستمی را که جوامع محروم دیگر تحمل نمودند یا صرف ستم سیاسی بود و یا ستم سیاسی و اجتماعی منهای ستم مذهبی، و یا مثلاً برادران ازبک تا هنوز چندین ولایت مستقل را در اختیار دارند و از امکانات آن بهره می برند، ولی هزاره ها از داشتن حتی یک ولایت مستقل باوجود اینکه هزاره جات ظرفیت چندین ولایت را دارد، محروم اند. بنابر این در اصل محرومیت سخنی نیست و همچنین در اینکه همه جوامع محروم برای محرومیت زدائی و نیل به عدالت سیاسی اجتماعی باید هماهنگ و یک پارچه حرکت نمایند نیز بحثی نیست. بحث در این است که میزان محرومیت ها یک سان نیست و متفاوت بودن میزان محرومیت ها میزان خواستها را برای رسیدن به عدالت سیاسی اجتماعی، متفاوت و متغیر می سازد. عدم شناخت درجه محرومیت و یا توجه نکردن و بها ندادن به این امر مهم باعث می شود که برای تشکیل نظام عادلانه، سیاسی نیز معیار مشخص و سیاست روشنی که با خواستهای اساسی مردم ما مطابقت و ساز گاری داشته باشد، نتوانیم ارائه دهیم. بعنوان نمونه، تعدیل واحد های اداری یکی از اساسی ترین معیار های است که سیاست حزب و حدت و مردم ما را در تشکیل نظام عادلانه، جهت می دهد، در حالیکه این معیار برای سایرین در ردیف معیار های درجه دوم یا درجه سوم در جهت دهی سیاست های شان برای تشکیل نظام عادلانه، سیاسی، مطرح است. به همین ترتیب رفع ستم مذهبی و بر داشتن انحصار ایدئولوژیک مذهبی یکی دیگر از معیار های است که در جهت دهی سیاست های حزب و مردم ما برای تشکیل نظام عادلانه نقش اولیه و اساسی را ایفا می کند، در حالیکه دیگران که از ستم مذهبی مصون بوده اند هیچ نیاز و ضرورتی برای ارائه این

البته بیان و تصویر تراژیدی محرومیت مردم هزارستان به مفهوم نفی محرومیت های جوامع دیگر افغانستان و یا اندک و ناچیز شمردن آن نیست. درد ها، رنج ها و محرومیت های جوامع و ملیت های ازبک، تاجک و برخی از طوایف و اقشار پشتون نیز برای ما به خوبی قابل درک و لمس است. ولی چیزی را که نباید از یاد برد این است که میزان دردها و محرومیت ها هرگز به یک سطح و یک وزن نیست. برخی از جوامع فقط بار محرومیت سیاسی را به دوش می کشیدند اما برخی دیگری از جوامع محرومیت سیاسی و هم محرومیت اجتماعی را تحمل می نمودند و در زیر بار سنگین این محرومیت آخرین نفس های زندگی را می کشیدند. یکی دردش این بود که چرا از موقعیت رهبری پایین افتاده و دیگری رنجش این بود که چگونه با فقر پنجه اندازد تا در زیر فشار سهمگین آن نمیرد.

معیار در طرح تشکیل نظام فوق الذکر ندارند. با توجه به آنچه که از محرومیت ها و تبعیض ها بیان گشت و با توجه به این معادله که مواضع سیاسی بر اساس درد های سیاسی اجتماعی اتخاذ می گردد، اصل عدالت سیاسی اجتماعی بر مبنای حکومت اسلامی در رأس آرمان ها و برنامه ها و اهداف مبارزاتی مردم ما و به حیث معیار اساسی در اتخاذ مواضع سیاسی مطرح می گردد که با منهای آن هیچ برنامه و اصل دیگری و با هیچ عنوان و پوششی ولو «انفاذ شریعت»، برای مردم ما قابل پذیرش نیست.

چنانکه رهبر شهید فرمود: «... ما معتقدیم که در گذشته افغانستان حکومت اسلامی و یا قانونی بی که طبق خواسته قاطبه مردم بوده و یک نظام عادلانه اسلامی را در کشور عزیز ما برقرار کرده باشد، بوجود نیامده است. حالا بعد از چهارده سال

آنچه که از محرومیت های سیاسی اجتماعی بیان گردید، راز و رمز و اسرار پوشیده نیست که در طول سالیان در از تنها برای مردم ما قابل درک و لمس بوده و اینکه که مجال اندک تنفس پیدا کرده ایم. با بیانات مبالغه آمیز و احساسات برانگیز آن را فریاد می کشیم و از روی آن پرده بر می داریم. بلکه وضاحت و سنگینی بی این موضوع بقدری است که در هیچ شرایطی کتمان بردار نبوده و گاه ناگاه نه تنها برخی از روشنفکران و وجدان های بیدار در برابر این ستم آشکاره واکنش نشان داده و حد اقل آن را در سطح مطبوعات، یا انتشارات دیگر کشانده اند بلکه برخی از دستگاه های حاکمیت گذشته که بانی و نقشه پرداز اصلی این ستم ملی بود، نیز از کتمان آن در پوشش تبلیغات دروغین و شعار های کاملاً سیاسی عوامفریبانه عاجز مانده و به اعتراف به این واقعیت تلخ ناگزیر شده اند.

در را پور نماینده همکاری تخریک صنعتی و اقتصادی (اکتیم) که در سال ۱۹۷۱ از طرف وزارت پلان وقت مأمور مطالعه اوضاع ولایات مرکزی و امکانات انکشاف آن گردیده بود مفصلاً در باره شرایط نابسامان ولایات مذکور بحث صورت گرفته است. در قسمتی از این را پور گفته می شود:

«... علوالت تجرید آنان مدت ها ایشان را از دنیای معاصر دور نگهداشته بود، لیکن ظرفیت تطابق هزاره بسیار زیاد است و یک ملت نمی تواند به خود اجازه دهد که یکی از اجزای مرکبه خویش را تحت عذاب ارتجاع خشن به بوته ای فراموشی بسپارد... ولایت مرکزی تا کنونی از امداد دولت مستفید نشده است، در حالیکه این نوع امداد در برخی از مناطق دیگر کشور مهم و طولانی بوده است. ولایت مرکزی هیچ نوع مداخله جدی و شایسته ای را به منظور تحریک اقتصادی خود در یافت نداشته است» (۱)

در مجله علم رشنو که یکی از مجلات غیر دولتی است یکی از نویسندگان آن چنین می نویسد: از نظر اداری مناطق مرکزی کشور (هزاره جات) مرکب از چندین ولایت اما چیزی که در این ترکیب جلب توجه می کند آن است که تقریباً تمام حصص پرنفوس این مناطق در حاشیه سرحدات اداری ولایات متذکره قرار گرفته است و این جفای بزرگی است به حق مردم این مناطق که هنگام تثبیت بخش های اداری و تقسیم ولایات تحقق پذیرفته است. این امر سبب می شود که این مناطق و این مردم نتوانند از تخصیص های انکشافی نا چیز ولایات مربوط به حد لازم مستفید شوند.» (۲)

پرچم به نشر سپرده چنین نوشته است: از نظر تشکیلات اداری هزاره جات بی رحمانه مورد تبعیض قرار گرفته و به پارچه های متعددی تقسیم گردیده است که هر گوشه آن فقط به روی نقشه و بدون در نظر گرفتن مشکلات مردم و بعد مسافت و عدم موجودیت راه های مساعد ارتباطی، روابط مستحکم اقتصادی و عوامل لازمی دیگر به یکی از ولایات، مربوط ساخته شده که از این ناحیه مردم غیور و شریف هزاره به دشواری های گونا گونی دچار هستند.» (۳)

اندک نگاهی به صفحه نقشه سیاسی جغرافیایی افغانستان نیز از این ستم ملی بوضاحت و روشنی پرده برمی دارد. مثلاً در ولایت ارزگان در حالیکه بخش اعظم از سکنه آن را مردم هزارستان تشکیل میدهد، ولی مرکز اداری سیاسی آن در جنوبی ترین نقطه ارزگان (ترین کوت) از مناطق پشتون نشین، بدون اندک

ملاحظه ای در مورد بعد مسافت و موقعیت مرکزی آن، برگزیده شده است. در تاریکی این میکانیزم غلط هزاره نه تنها مجال رسیدن به مرکز ولایت و بهره برداری از مزایای آن را نداشت بلکه رؤیا و تصویر خیال انگیز ولایت را نیز نمی توانست داشته باشد.

به این ترتیب می نگریم که تاریخ هزاره با تبعیض شکل گرفته، زندگی هزاره ها با ستم و بیداد گره خورده و هزاره جات در تاریخ صد ساله خود در عمق نا انسانی ترین سیاست های تبعیض آمیز و بغض آلود راه سپرده است.

البته بیان و تصویر تراژیدی محرومیت مردم هزارستان به مفهوم نفی محرومیت های جوامع دیگر افغانستان و یا اندک و ناچیز شمردن آن نیست. درد ها، رنج ها و محرومیت های جوامع و ملیت های ازبک، تاجک و برخی از طوایف و اقشار پشتون نیز برای ما به خوبی قابل درک و لمس است. ولی چیزی را که نباید از یاد برد این است که میزان دردها و محرومیت ها هرگز به یک سطح و

سایه روشن‌هایی از هزاره جات

در سر داریم که شبایی از هزاره جات، مؤدبانه تر بگوئیم هزارستان ارائه دهیم. از همه کسانی که می توانند، تقاضا داریم همکاری خود را دریغ نفرمایند. البته نوشته ها باید با ذکر مأخذ باشد. نوشته زیر گرفته شده از کتابی تحت عنوان «سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره تألیف استاد حسین ناییل و سفر نامه چارلس مسن تحت عنوان «میریزدان بخش» میباشد که برای خوانندگان تهیه گردیده است.

«قسمت دهم»

سبز آب در علاقه ناور بقایای قلعه مرتفعی موجود است که تنها از جانب غرب راه ارتباطی دارد و جهات دیگر آن با دیوار های به بلندی (۱۵۰) متر احاطه و مسدود می باشد و این قلعه بر هر سه دره حاکمیت دارد.

این قلعه در واقع بالا حصار سرزمین خوات است؛ اما چون سنگ و خاک آن سرخ رنگ است بنام سرخ حصار شهرت دارد. آن را «شار خوات» نیز می گویند که کلمه «شار» بدون شک از نام شاران غرجستان (۲) گرفته شده و از این گونه نام ها که با کلمه «شار» ترکیب یافته در هزاره جات زیاد است که از جمله می توان حاکم نشین «شارستان» را یاد کرد که به صورت شهرستان نوشته می شود.

ساختمان و تأسیسات و استحکام قلعه نشان می دهد که یک قدرت قابل توجهی بنا و برج ها و دیوار های آن را در چنان موضع مرتفعی به وجود آورده است. چشم انداز های سه دره با جویبار ها و چمن زار های آن از بالای قلعه بسیار جالب می نماید (۳)

پا نوشتارها:

(۱) خاندان کنشکا دومین خانواده کوشانی های بزرگ است که بعد از ختم سلطنت ویماکدیزس به قدرت رسیدند و از سال ۱۲۰ تا ۱۶۰ میلادی حکومت نمودند. بنیان گذار این سلسله «کنشکا کبیر» از خاندان کنشکا، از قبیله کوشانی و یکی از قبایل مهم تشکیل دهنده اجداد هزاره ها می باشد. پایتخت امپراطوری وی در دو نقطه انتخاب شده بود. بگرام که نزدیکی کابل پایتخت تابستانی و پشاور به حیث مرکز زمستانی وی به شمار می رفت. ساحه تحت نفوذ امپراطوری کنشکا کبیر به بزرگی بی میان چهار رود خانه بزرگ آسیا (آمو، سند، گنگا و رود تارم) وسعت داشت. از نظر اعتقادات مذهبی به دین بودا معتقد بود و تمام مساعی خود را در گسترش دین بودا در طبق اخلاص گذاشت. در زمان او معابد و پرستش گاههای زیادی ایجاد گردید. مجسمه های ۵۳ متری و ۳۵ متری بامیان از همان زمان بنیاد گذاشته شد و در ناحیه خوات بهسود، دره ککرک بامیان، دره آهنگران بامیان، شارستان فولادی، مرکز بامیان و غیره مناطق هزاره جات علایم تاریخی ادوار کوشانی تا هنوز موجود است. در گذشت کنشکا کبیر پسرش «واسشکا» به جای پدر نشست و امور امپراطوری وسیع کوشانی را بقدرت تمام اداره نمود. از آن به بعد «کنشکا دوم» به امپراطوری رسید و سپس اداره امپراطوری بدست «هوشیکا» قرار گرفت. (اقتباس از کتاب هزاره ها و هزاره جات باستان در آیین، تاریخ، نوشته جاغوری از ص ۵۷-۶۳).

۱- سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره. تألیف استاد حسین نائل، ص ۸۱.

۲- شاران غرجستان به معنای «شاهاان کوهستان» است. شار به مفهوم «شاه» و غرج به مفهوم «کوه» می باشد و مراد از غرجستان، هزارستان کنونی است.

۳- سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره. تألیف استاد حسین نائل، ص ۸۵.

مساعدرترین زمینه برای ورود استعمار، حاکمیت استبداد و استحکام پایه های قدرت شیطانی آنان در جامعه است. برعکس هويت بافتن جوامع بی هويت زمينه، هر نوع استبداد، استعمار و بردگی سیاسی اجتماعی را بر می چنبد و برای آنها چنان عظمت روحی و بزرگواری می بخشد که حتی در حین اسارت، عظمت شان در دل مستبدان و استعمارگران عقده قنارت ایجاد می کند. در يك كلام، مرگ جامعه زمانی فرا می رسد که هويت و شخصیت آن دستخوش آفت و مرگ گردد و حیات و تولد نوین جامعه هنگامی است که هويت و شخصیت آن احیا و زنده گردد.

احیای هويت اجتماعی یعنی تجلی، رشد و بالندگی جامعه در تمام شئون اجتماعی از قبیل سیاست، فرهنگ، تاریخ، اقتصاد، هنر، ورزش و ... که به میزان رشد و بالندگی ابعاد فوق هويت جامعه نیز تکامل می یابد و تجلی جامعه بیشتر و پر رنگ تر و چشم پرکن تر می گردد. در این میان هويت سیاسی، عالی ترین جلوه از جلوه های یک جامعه است که بدون شک احیای آن بر آغاز فصل نوین برای حیات و شکوفایی جامعه و مرگ آن، پیام آور مرگ اسارت جامعه خواهد بود.

منابع:

۱- انکشاف ولايات مرکزی، نشر شده از وزارت پلان سال ۱۹۷۱، ص ۷۷، ۸۴.
۲- به نقل از سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، تألیف حسین نائل، ص ۲۳.
۳- مجله علم و روش، ۹، سبتمبر سال ۱۳۶۸، به نقل از منبع فوق، ص ۲۲.
۴- جریده، پرچم شماره ۲۰، ۳۱ سرطان سال ۱۳۴۷، به نقل از مأخذ فوق، ص ۲۳، ۲۲.

۵- سخنانی از پیشوایان شهید، نشر کانون فرهنگی رهبر شهید، ص ۹۳، ۹۲.

کاوش و کنکاش می پردازیم تا با کشف تمدن پابدار هزارگی از دل مخروبه های هراس انگیز و اسرار آمیزش، تاریخ و هويت خوش را باز شناسیم و در آیین، پر صفاي آن ریشه و جایگاه خوش و شکوه و بالندگی هزارستان را در گذشته های دور و در کرانه دور دست تاریخ انسان و جهان به قماش بگیریم.

این بار سر زمین پر اسرار خوات را به کاوش و تحقیق می گیریم تا با درک و تکیه بر گذشته های درخشان راه را به سوی آینده درخشان و اطمینان بخش هموار نماییم.

خوات:

خوات در حوزه بهسود يك محل تاریخی دانسته می شود که آثاری از آنجا ظاهر گردیده و هنوز بقایای معابد قدیمه آن دیده می شود و ظرف فلزی که از آنجا کشف گردیده در بریش موزیم نگهداری می شود. به قول کهزاد کنیه ای که از آنجا به دست آمده سرپوش يك ظرف فلزی است که دور آن تحریر شده و روش تحریر آن مربوط و همانند تحریر دوره اخیر کنشکا است. تاریخ کنیهه پانزدهم (ارته می ریوس) سال ۵۱ عهد کنشکا می باشد که در زمان سلطنت هوشیکا نوشته شده. متن کنیهه عبارت از يك وقف نامه می باشد و به صراحت معلوم می شود که یکی از خاندان های محلی موسوم به «ماریکا» که در «خواد» یعنی خوات در دوره زمامداری هوشیکا می زیسته و در سال ۱۸۳ میلادی در گذشته، وی به عمل خیر وقف زمین و اعصار معبد و استوپه در آن ناحیه پرداخته است. واقف مذکور معبدی بنام خود ساخته بود که در خوات به اسم معبد «اگر آماریکا» شهرت داشت.

کهزاد در اثر دیگر خود نیز از کنیهه خوات مربوط دوره هوشیکا یاد می کند و شاهپار غزنه را هم منسوب به دوره همین پادشاه می داند. او از قول «موسیبرنارد» رئیس هیئت حفريات فرانسوی می نویسد که سنگ نشسته ای که توسط «آندره بودینر» در دشت ناو در ارتفاع (۴۷۰۰) متری کشف شده دارای سه متن است که به رسم الخط های کوشانی، یونانی و خروشتی می باشد.

شارخوات:

در نقطه اتصال سه دره یعنی دره لوکان، دره شار و دره

ما چه می‌خواهیم؟

اند. از قبیل مشخصات نژادی، قومی، فامیلی و ... در بر می گیرد.

بهر حال بزرگترین سرمایه که يك انسان، يك جامعه و يك ملت می تواند داشته باشد و باید داشته باشد، سرمایه هويت، و شخصیت است. هويت معنا بخش، ارزش زا و آرمان آفرین است. هويت، استغنا و بی نیازی را در احساس آدمی می آفریند و رشد و پرورش می دهد. جامعه، که آرمان و ایدال داشته باشد، مردمی که از احساس استغنا و بی نیازی سرشار باشند، راه شان به سوی کشف حقوق انسانی و در نتیجه کشف آفت ها و دشمنان نوعی و بالاخره نیل به عدالت، و نفی تضاد اجتماعی و نفی نظام سیاسی که آنها را به استضعاف و بردگی کشانده، هموار و آسان است. شخصیت گرفتن جامعه، بی شخصیت و هويت گرفتن مردم بی هويت. آنچنان برای آنها عظمت روحی و صلابت و استواری می بخشد که راه را به سوی هر نوع نظام اسارت آور و استضعاف آفرین، با هر شکل و قیافه می باشد، مسدود نموده و زمینه هرگونه پیشرفت، تمدن، رفاه و برخورداری را فراهم می نماید. اولین گام استعمار برای اسارت يك ملت شخصیت زدائی و هويت زدائی است. نابودی هويت انسانی، تاریخی، فرهنگی، سیاسی و...

سکونت و زیست هزاره ها در هزارستان به بلندی تاریخ و بلکه بیشتر از آن قدامت دارد. این سرزمین باستانی در طول تاریخ خود بستر خلاکت و آفرینش حماسه ها و تمدن های شوکهندی بوده است که بدون شک اگر دقیق و عمیق مورد کشف و ارزیابی قرار گیرد زیباترین فصل تاریخ منطقه و جهان را تشکیل خواهد داد. تاریخ مبارزات و تمدن این سرزمین کهن سال چهره های مردمی را به تصویر می کشد که بخاطر عشق به وطن و آزادی، از گذشته های دور و در ادوار مختلف تاریخ وجب به وجب حاک این سرزمین را به سنگ داغ و آتشین مبارزه و دفاع مبدل ساخته و با عزم راسخ و تصمیم قاطع به مقاومت و پایداری، استقامت و تسلیم ناپذیری، صلابت و ایستادگی پر داخه و هیچگاه نگذاشته اند که مهاجمین در دل دره ها و دامنه کوهپایه های هزارستان به آسودگی و بی دغدغه پای گذارند و مسکن و مأمن گزینند. کمتر سرداری است که از این سرزمین سر به سلاطین برده باشد و کمتر دشمنی است که در این سرزمین پیکرش خون آلود و خاک در چشم نشده باشد. کوروش هخامنشی از دست جوان مردان همین سرزمین مزاب مرگ نوشید، سکندر یونانی از همین سرزمین خسته و فرسوده، غم آلود و شکست خورده برگشت. نور چشمی چنگیز در همین جا در خون غلطید و قشون مهاجم چنگیز در همین منطقه آسایش و آرامش خود را از دست داد. به این ترتیب در هر ورقه از تاریخ هزارستان عشق به وطن و آزادی می درخشد و از هر برگه از تاریخ هزاره، غیرت و مردانگی، عزت و سر بلندی، مقاومت و بالندگی می فراوود. آری، وطن مادر است و در دفاع از شرف و حیثیت ما در وطن فرزندان قداکاری بدینسان که نظیر است.

هر چند دشمنان تاریخی هزارستان کوشیده اند کتب، اسناد و شو! هدی که هزاره ها را به گذشته های دور رهنمون می سازد از میان بردارند و یا به انحاء گوناگون آن را در آتش جعل و تحریف بسوزند و بدینوسیله هويت تاریخی هزاره را به نیستی و نابودی بکشانند و مردم آن را بی ریشه و بی تاریخ، بی فرهنگ و بی تمدن جلوه دهند، ولی خوشبختانه هزارستان آنچنان از تمدن و مدنیت باستان، غنی و سرشار است که علی رغم آن همه دست اندازی ها، آثار به جا مانده از روزگاران قدیم به اندازه ای است که می تواند آئینه، تمام نمای تاریخ باستان هزارستان باشد و قدمت و باستانی بودن هزارستان را چون نور خیزترین آئینه، ها در خود منعکس نماید. هزاره ها اگر نمی توانند تاریخ و گذشته شان را در لای کتب و دست نوشته های تاریخی بنگردن می توانند چهره، حقیقی و راستین خود را در درون آثار باستانی شان ببینند. هزارستان در سینه، چاک چاک و پر خون خود آثار و مدنیتی را از روزگاران دور به و دیعت گرفته است که کشف، ارزیابی و پژوهش در باره آن می تواند به روشنی چهره، حقیقی تاریخ هزاره را باز شناسد، تو گوئی گذشته گان هزارستان، آنانی که روزگاران دراز دارای امپراطوری های بزرگ در جهان بودند، به خوبی می دانستند که قدرت را و امپراطوری ها ناپایدار است و رمز جاودانگی يك جامعه نه در داشتن قدرت و وسیع وزر زود گذر و فزایدی در هر گروه مدنیت متعین و هنرستان بزرگ و پهناور است. بدین جهت در عین حالی که به اعمال حاکمیت تا دور دست ترین نقاط و سرزمین می پرداختند به ایجاد مراکز اعتقادی چون معابد، پرستشگاهها، مجسمه ها، رسامی ها، نقاشی، ها و حصار های مستحکم و آهین در بامیان و سایر مناطق هزارستان نیز اقدام نموده، به اندیشه ها، اعتقادات و تاریخ خود در قالب سنگ ها و در دل کوهها، ابدیت و جاودانگی بخشیدند و بدینوسیله برای آیندگان نیازمند به شناخت تاریخ و هويت خوش امکان هر گونه تحقیق و پژوهش را فراهم ساخته و زمینه، هرگونه جعل و تحریف و تقلب را از تاریخ هزارستان بزدايند.

بر این اساس در نقطه نقطه و جای جای این هنرستان بزرگ به

ادب

و

شعر

جوانا باد آزادی حالات

اگر از غمزه جانان نترسی
در اول بایدت کز جان نترسی
خراباتی شدن خواهی بیاید
ز طعن شیخ و از بهتان نترسی
به کوی می فروشان گر زنی گام
ز اتلاف سرو سامان نترسی
رفاقت گر کنی با باده خواران
ز غرش غرش مستان نترسی
غی گویم مده دل را به خویان
بشرطی کز غم هجران نترسی
به دریا غوص کن ای بحر پیما
ز شور و فتنه طوفان نترسی
ز چشمت پرده موهوم بر دار
ز جن و دیو ای انسان نترسی
به خود گرمی نهی فخر سخاوت
ز آمد آمد مهمان نترسی
مده خوف و خلل در استقامت

زهر تاریکی دالان نترسی
ثبات از کف مده در هر طریقی
شب مهتاب در پغمان نترسی
جوانا باد آزادی حالات
ولی از دارو از زندان نترسی
نشان در مزرع دل تخم مسلک
ز سال قحط چون دهقان نترسی
دو «نان» ت میدهد رزاق مطلق
برای نانت از «دو نان» نترسی
بگو حق و به هر دیوار بنویس
چو نامردان و بی دردان نترسی
ترا می گویم ای ارکان بیداد
چرا از حضرت سبحان نترسی؟
به ظلم وجور هم حدی نگه دار
مگر از آه شب خیزان نترسی
خیانت چند بر مال یتیمان
ز یا رب یا رب طفلان نترسی
ترا هم دیدم ای شیخ ریا کار
جوی از دین و از ایمان نترسی
چراغت بر کف ای دزد دلاور
ز دشمن داری قرآن نترسی
به درد ملت ای دلریش «بلخی»
بود چوی زخون در مان نترسی

هزاره

من از نبیره نورم و از خانواده خورشید.
هنوای ناهیدم و هم منزل مهتاب.
شیر غیر را، از مهد غرور نوشیده ام
و چون غنچه از آغوش سپید سحر.
شبتم نور آشامیده ام.
* * *
انسان شرقی مسلمانم.
و از قبیله «هزاره» عصبان!
در خاور خروس دیده بدنیا، گشوده ام،
و در دامان جهاد بزرگ شده ام.
خون ها بیل شهید اندر رگام جاری است
و داغ دشنه قابیل بر قلم، هنوز
همچو زخم خون فشان غرب کابل باقی است
* * *

من از تبار سروهای سرخ پوشم
میراث دار غازیان رزم قرنم،
و قهرمان و جا و دان و بی نشان،
نسل اندر نسل شهیدم!
لاله، صحرای عاشورای عصرم
و همنشین صخره های سرخ خرا
آشنای سنگ و خار و باد بیداد خزانم
و شقایق شعله ای است از آه گرم و اشک های سرخ و
گلگونم.
زیر رگبار تگرگ آتش و مرگ و بلا
چاک چاک و آتش و آهنین گل کرده ام!
* * *

انسان آسمان همت «هزاره» ام.
عقابم،
عنقای کوهستان هزارستان آزادم
و به بابا آشیان دارم!
شهاب کهکشان مین و ایمان و اسلام
کسین بگرفته، آتشناک، بهر مرگ شیطانم
سیمرغ بام سنگرم،
در قاف عشق اندر قیام ایستاده و
بشکسته بال و خون پریم!
در سحرگاه طلوع خون خویش
آسمان آبی آزاد گی را
پر پرو پروانه خواهم کرد.
وزین خاکدان تیره
تا گلهای سبز نور، گذر خواهم برد!
* * *

من «هزاره» از هزارستان درد،
از بیشه شیر و پلنگم!
سرو کوهسار ستیزم، صخره سخت نبردم،
شیرمرد روز رزم و رهرو شب های جنگم!
قلعه سنگین صبرم، پای برجها همچو سنگم!
تندر آتش فشان نسل نامی نازم،
هدم سجاده و راز و نیازم!
موج طوفانی زای اقیانوس بی پایان قوم و
دشمن مرداب های ساحل زنگ و درنگم!

خضم خواب و ماندن و
مردن، به زیر سایه ارباب ننگم!
من نهنگ قلزم دریای خون،
شیر صحرای خطر،
خورشید افلاک ظفر،
دشمن شکار روز جنگم!
در دفاع از مرز آب و خاک و ایمان، پیشمرگم!
آشنای قبضه شمشیر و پیکان و خدنگم
من «هزاره مرد» مردم!
مرد میدان جهاد و شاهباز تیز جنگم!
مرد خون و خیزش و خشم و نبرد
عاشق گل کردن شعله ز گلدان تفنگم!
دشمن و دنیا بداند:
من هزاره از هزارستان دردم!
مرد مردم! مرد مردم!

پیک صبح

«حافظ»

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
من لاف عقل می زنم این کار کی کنم
مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار جنگ و بریط و آواز نی کنم
از قیل و قال مدرسه حال دلم گرفت
یکچند نیز خدمت معشوق و می کنم
کی بود در زمانه وفا جام می بیار
تا من حکایت جم و کاوس کی کنم
از نامه سیاه نترسم که روز حشر
با فیض لطف او صد ازمین نامه طی کنم
کو پیک صبح تا گله های شب فراق
با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم
این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
روزی رخس به بینم و تقدیم وی کنم

صد لشکر مرد

«منصور پائنده»

هر قطره خون که بر زمین افشانند
صد لشکر مرد از زمین رویانند
تا وقت سپیده دم بر این دشت سیاه
با خنجر و خون نطع زمین پوشانند
«حنجره شهید»
در حنجره شهید ببری خفته است
در بغض گلولش تیره ابری خفته است
افتد چو ز بعد غرش و باریدن
گویی به زمین کوه ستبری خفته است

فاطمه زنده است، هیچ کسی نمی تواند فاطمه را زنده بگور نماید

به مناسبت میلاد فاطمه (س) در بیستم جمادی الثانی

تولد فاطمه، تولد دوباره زن در جامعه انسانی بود. با گامهای فاطمه بود که زن وارد دنیای انسانیت گردید و جامعه را به انسانیت خود معترف ساخت. زن یک انسان نبود، بلکه تنگی بر دامن انسان و مایه شرارت و انحراف انسان از انسانیتش بود. زن اگر زن می زاید، طوق نفرینی را بر گردن می انداخت. هیچ لیبی بر تولد دختر، به خنده گشوده نمی شد، همیشه این چشمان یاس آلود دختر بود که به چهره های سیاه و خشم آلود گشوده می گشت و خود را همچون لکه تنگ پریشانی پدر می یافت! این لکه تنگ باید در پرده تیره خاک ناپدید می گشت و یا در زاویه تاریک خانه، دم فرو می بست. در هر دو صورت زن محکوم به مرگ بود. مرگ شخصیت و انسانیت، مرگ استعداد ها و قابلیت ها! در فضای که زن در آن محبوس شده بود، گورستان ناپیدایی را در باور زن بودن، بوجود آورده بود که در هر گامی از زندگی، شخصیت و انسانیت زن را می فرسود. موجودی از خودتنبی، ابتهاش از باور های نا انسانی در باره خود، که هر روز بر رفتارش می افزود. انسان نبود و انسانیتش و گرفته بود. آنچه را که آفرینش و طبیعت، هدیه وجود او کرده بود، باور نا انسانی زن بودن در جامعه آن روز، در درونش می شکست، موجودی سنگین از بارنگ که بودنش را باید پنهان نماید، نه تنها باید چهره اش را نقاب زنده که در چار دیواری خانه ای که فقط بوی فک غلغله از آن می طراوید، محبوس گردد، در دهم تاریکی که بوی محکومیت به مرگ را به مشام می رساند، آن دورترین نقطه ای که نگاه ها در پیچودن آن می شکند.

تنبیه های باور های غلط بر گرد شخصیت زن، آنقدر ضحیم و درز ناپذیر بود که به سختی می شد یک انسان محبوس را در و واری آن به تماشا گرفت و او خود نیز این باور شیطانی را، قوت داده بود و به بلای وجود خود را پست می یافت. در یک چنین فضای سنگین و ممتنع بود که فاطمه، چشمت بسوی دنیا گشود و تولد او، اولین میلادی بود که لبخند رضایت را بر لب های یک پدر، جاری ساخت و آن تنیده های غیر انسانی را پاره نمود. در وجود فاطمه بود که زن، انسان بودنش را خواند و بر مردان جاهل نیز فرو خواند. زیستن فاطمه هم بیان حکمت زن بودن انسان بود و هم انسل بودن زن. در کتب وجود فاطمه بود که نقش انسانی زن در آفرینش، بیان گردید و باور راستین انسان بودن زن مدلل گشت. هیتی بی ملو از انسانیت فاطمه، باور های زور مدارانه را، از آذهان سترو تصویر انسانی زن را بدور از خشونت های وحشیانه، سرشار از عظمت و مهر انسانی، بر جدار آذهان آویخت!

دختر، آن انسانی نبود که حلقه وصل دامه یک نسل بحساب آید. چه اینکه در تلقی مرد سالارانه، فقط فرزند پسر، فرزند به حساب می آمد و فرزند دختر، بیگانه، اما دست آفرینش با تمهید جسونانه ای، نه تنها، وجود فاطمه را حلقه وصل دامه نسل محمد(ص) قرار داد که در آغوش پر مهر او، نبوت و امامت را نیز به هم پیوند داد (در تفسیر شیعی از اسلام).

فاطمه با پدر بود و با پدر زیست، لحظه های پرتالهاب و حی را به تمام وجود تجربه کرد، با دستان کوچک خود، خاکستر و خاکروبه های جهالت را که بر سرپایمیر می ریختند، پاک می کرد. پس از خدیجه، این فاطمه بود که اضطراب تنهایی را در وجود پیامبر فرو می نشاند. فاطمه با پیامبر بود، دست کوچک فاطمه در دست بر منبر فراز می آمد.

محمد (ص) پدری بود که آغوش مادرانه، برای فاطمه گشود و نیز فاطمه دختری بود که دامن مادرانه، برای پدر گسترد. پدر سرور دامان دختر، خستگی های ابتهاش از نامردمی های روز گارش را، از تن می زدود و دختر در نفس های گرم پدر، انسانی زیستن را در پرتو وحی می آموخت. یک پدر تنها و یک دختر تنها، قلب در قلب یکدیگر، شعله ای را بر افروختند و به کاروان بشریت بخشیدند که تا امروز مرهون پرتو آن، در تقاطع مسیر زندگی خود هستیم. همان زنی که محکوم به مرگ شده بود و در چار دیواری خانه مدفون، فاطمه می شود، راز دار وحی و همراز پیامبر، تا اوج منبر آگاهی و هدایت، دختری می زاید، وارث کربلا، خون و

شهادت که از ویرانه بر می خیزد و کاخ را بر می آسود. این است، حقیقت یک زن، که از مدفن خانه بر می خیزد و به اوجی می رسد که مردان نیز باید مردانگی را از او بیاموزند

فاطمه در نقش همسر، آن چنان اوج می گیرد که وقتی چشمانش را از جهان دنیای خاکی می پوشاند، علی (ع) احساس بیتمی می کند و همچون فرزندان پدر مرده، بر قبر فاطمه، اشک می ریزد. چه اینکه، فاطمه نه تنها یک همسر که بازوی توانمند امامت است و مربی امام. فاطمه بعنوان حلقه وصل امامت و نبوت، گوئی می شود که سبیل آرزو ها و فضیلت های انسانی، از دامان او بر بستر جامعه می ریزد و کامهای خشکیده را سیراب می سازد. این فاطمه است، آیینة شخصیت یک زن مسلمان، مادرش خدیجه است، بزرگترین تاجر شهرمکه، دخترش زینب است، بانوی بزرگ کربلا، وارث خون و شهادت که فریاد های آتشینش کوفه و شام را بر می آسود. این جاست که لکه تنگ، به بزرگترین پرچمدان یک قیام، تبدیل می شود. چه کسی می تواند عاشورا ای حسین (ع) را بدون چهره زینب به تصویر بکشد. اگر نبود زینب که پرچم واژگون شده قیام کربلا را بر می داشت کربلا یک جغرافیای متروک بود که آن وجدان های شک زده در عفونت های جهل باید بدانند که ما در داشتن قیام کربلا، با همه حماسه ها، کرامت ها، عظمت ها و ارزش هایش، مدیون یک زن هستیم، زنی که از کتف خانه به میدان آمده و با زبان علی در کام، وجدان های خفته را بیدار می سازد.

الگوی یک زن مسلمان، فاطمه و زینب است که تاریخ چهره آن ها را بیرون از چهار دیواری خانه، به تصویر می کشد. اصولا اگر فاطمه و زینب، زنان مفلوک و محبوس در گنج خانه بودند، ما هرگز جای پای آن ها را در تاریخ نمی یافتیم؛ چه اینکه انسان، زمانی در تاریخ طرح می گردد که حضور، نقش و تأثیر اجتماعی داشته باشد. چشم تاریخ از نفوذ در گوشه های تاریک خانه، عاجز است. حافظه تاریخ، مخصوص آنانی است که در پیکار حیات اجتماعی، موقعیتی را اشغال نمایند، تاریخ به گزینش و انتخاب می پردازد. آنانی را بر میگزیند که از انزوی فردی به حیات مؤثر اجتماعی، گام نهاده اند. بدین دلیل است که از پس بیش از سیزده قرن، ما چهره فاطمه و زینب را درخشانتر از زمان خود آن ها می بینیم. هیچ فرد و جمعی موفق نخواهد شد که فاطمه و زینب را پس ازین زنده بگور نمایند. فاطمه زنده است و زینب همچنان وارث خون و شهادت!

ما کوش میکنیم که از تمام شخصیتها ...

سفر به مزار شریف نسبت به این گروههای اظهار شک و تردید نموده و اعلان کرده بود که در این گروههای شرکت نمی کند، ولی سفری به مزار شریف و صحبت هایش با جنرال دوستم او را با واقعیت های جدیدی آشنا کرد که براساس آن وی خود را ملزم می بیند تا در راه برگزاری گروههای سراسری تلاش نماید.

تاکنون برای یک هزار فامیل ...

قرار گزارش خبر گزاری وحدت اسلامی، در این دیدار ابتدا، نماینده صلیب سرخ جهانی، گزارشی در رابطه با کمک های صلیب سرخ به مستحقین و مهاجرین در هزاره جات، حضور مقام رهبری حزب وحدت اسلامی تقدیم نموده، در باره همکاری صلیب سرخ جهانی برای بهبود امور دختر نمایندگان جمعیت عالی سره میاشت افغانی، در بامیان، مفصلاً توضیح دادند. آقای جیمورا کورا در این دیدار گفت: از طرف صلیب سرخ تا کنون برای یک هزار فامیل بی بضاعت، مواد غذایی توزیع گردیده است و در صورت ضرورت، ادویه نیز تهیه گردیده، توزیع خواهد شد. وی همچنین اضافه نمود، پروژه کمک برای زراعت مردم بامیان، نیز روی دست است که بعداً به اجرا گذاشته خواهد شد.

کابل باید غیر نظامی ...

مقتضی آن چیزی نبود که اداره کابل بر آن مشی می کرد. واقعیت ها ایجاب یک تقاضای ملی را می نمود اما اداره کابل تسلیم شدن را درخواست داشت. درست مشابه آنچه که طالبان درخواست دارند اما با زبان سیاسی و شیوه خادستی. با این وضعیت، کابل نه مرکز سیاسی اداری کشور که به کانون ترولته و خرابکاری ای، ایجاد و نفاق های اجتماعی و عامل ایجاد جنگ و تباهی کشور، تبدیل شده بود. اداره کابل ترجیحاً یک ماشین جنگی بود که با حضور خود در کابل از بوجود آمدن یک ساختار سیاسی ملی مانع شده بود. نهاد های دولتی از ایفای نقش خود مقدور و زور و تنگ تمین کننده، صلاحیت ها بود. کابل مانند یک شهر اشغالی بود که با وجود اشغال گران، مجالی برای ایجاد حکومت ملی وجود نداشت. هر حکومتی که در آن شرایط بوجود می آمد، باید وابسته تنگ داران می بود والا صلاحیت بقا را از دست می داد. در نتیجه آنچه که در کابل حکومت خوانده می شد، یک اداره جنگ بود و محصور، آن قتل و کشتار، غارت و چپاول.

سال های فاجعه بر مردم گذشت بدون آنکه کوچکترین تغییری در جهت بهبود اوضاع، پدید آید. اصولاً با اشغال نظامی کابل، هیچ اقدام مثبتی به نفع مردم افغانستان، می توانست، صورت پذیرد. با اتکا به این تجربه تلخ است که غیر نظامی شدن کابل، بعنوان پیش شرط آتش بس و آغاز مذاکرات روی ساختار سیاسی کشور، مطرح می گردد.

حالا این طالبان است که باید در ادامه شعار تأمین امنیت، شیوه ای را اتخاذ نمایند که خود به نیروی ضد امنیت، تبدیل نشوند. طالبان باید درک کنند که با ورود به کابل، در شرایط کاملاً جدید قرار گرفته اند. اشغال یک چنین مرکز، ظرفیت تحمل پذیری در سطح ملی را، تقاضا دارد.

طالبان قبل ازینکه کابل را تسخیر نمایند، نیروی خود که شعار امنیت می داد، همین شعار و تطبیق آن از طریق پانته های مازم، در ساحات تحت کنترل شان، برای توجیه وجودی آن ها، کفایت می کرد. طالبان در آن زمان، مورد سؤا قرار نمی گرفتند که باید خط مشی سیاسی و پلان آینده شان را در باره حکومت، قبلاً بیان دارند تا مشروعیت و اعتبار کسب نمایند. در گسترده وحشت از قتل و کشتار، غارت و تجاوز، امنیت، آب حیاتی بود که در کام مردم، ریخته می شد، پروژه در ساختی که ارائه از همه، توسط طالبان تسخیر گردید. در این ساحات، اخاذی پانته ها و تنگ داران، فساد اخلاقی به شمول تجاوزات ناموسی، قتل و غارت و اقسام گوناگون تباهجاری های اجتماعی، مردم را در یک وضعیت انفعال آمیز، قرار داده بود. طالبان ازین شرایط موجود، سود برده، راه شان را بسوی کابل می گشودند.

البته آنچه که در مورد توجیه وجودی طالبان گفته شد، بدین معنی نیست که هیچ سؤالی دیگری به ارتباط طالبان، در آن شرایط در افغان پدید نمی آید، بلکه منظور اینست که در آن زمان، سؤالات و خوردهای که به نفع مردم می شود، به بعد از تسخیر کابل، حواله می شد. محضراً که این حواله دادن ها به این شعار فریبده که طالبان خواهان حکومت نیستند و صرفاً می خواهند امنیت را برای مردم تأمین نمایند و بعد از برقراری امنیت، دوباره به مدارس شان بر خواهند گشت، توأم می شد. ماهیت سیاسی گروه طالبان را بعنوان یک جریان سیاسی، در پرده برد، آن ها را لشکر نظامی جریانات دیگر، انقود می ساخت، مردم عمدتاً با یک چنین تلقی، طالبان را، بدرقه می کردند تا اینکه طالبان به کابل آمده، مرکز اداری سیاسی حاکمیت کشور را، اشغال کردند. در کابل همانگونه که انتظار می رفت، طالبان به ارتباط حاکمیت سیاسی، اقداماتی را، آغاز کردند. متأسفانه در این اقدامات، هیچگونه بهایی به مردم افغانستان بعنوان انسان تصمیم گیرنده و با اراده آزاد، داده نشده عملکرد طالبان در کابل، از آن ها چهره خشن و تحمل ناپذیری تصویر نموده که نه تنها حاضر نیستند به بحران ملیت ها، توجهی نشان دهند که تعصبات قشری آن ها، عملاً تمام نیروهای کار آمد ملی را از ایفای نقش اجتماعی شان، عاجز ساخته است. اگر وضعیت چنین دوام بیابورد، نهاد های دولتی بجز انگیزه های مذهبی، کار دیگری از خود تبارز نخواهند داد. این جاست که انحصار قبیله ای، در یک دایره تنگ تر تعصب قشری، نیز، گرفتار می گردد. بدیهی است چنین وضعیتی برای مردم قابل تحمل نبوده، احساس اشغال شده گی پایتخت کشور شان، چندین مرتبه شدید تر از قبل، در آذهان تکوین می یابد. زیرا که مردم افغانستان کوچکترین نشانی از خود، در اداره طالبان نمی بینند. مردمی که مسلح هستند و نئی خود را تحمل نمی توانند علیرغم فرایند معمول در قندهار، کابل، با طالبان مشکل دارند، نه طالبان مردم کابل را می توانند ذک کنند و نه مردم، طالبان را. باید درک کرد که کابل یک غای مهم از کل افغانستان است. مشکل کابل، فایانگیز مشکل کل کشور می باشد، بنابراین طالبان، درست مشابه اداره قبلی کابل، نتوانستند یک ظرفیت ملی و متعلق حل اساسی بحران کشور را از خود ارائه دهند. تعصب ورزی قبیله ای - قشری آن ها، چه بسا، فضا را برای حل مسئله و بحران، تنگتر ساخته است. هیچ امیدی وجود ندارد که در یک چنین فضا، یک حکومت ملی با اشتراک هم اقوام و اقشار، شکل بگیرد. نتیجه منطقی همان است که بارها گفته می شد. باید کابل غیر نظامی شد. کابل باید به یک مرکز مطمئن چانه زدن های سیاسی تبدیل شود. فضای در کابل ایجاد گردد که همه جریانات و شخصیت ها، با اطمینان خاطر بتوانند به کابل بیایند و بر سر مسئله کشور، به توافق برسند. و اگر چنین شود، کابل از ویرانی بیشتر و مردم کابل از مصیبت عظیم تر، نجات خواهند یافت.

برگی از تاریخ

نحوه استبداد امیر:

دین شکی نیست که دولت های مشرق زمین تا سده بیستم عموماً ماهیت شخصی و استبدادی داشتند و فقط در دهه اول این قرن بود که در اثر نفوذ افکار جدید از اروپا و آمریکا و مجادله و قیام مردم بعضی از دولت های خود کامه مشرق به رژیم مشروطه و بعد تر به جمهوری تبدیل گردیدند. بنابراین تحصیل حاصل خواهد بود اگر بگوئیم که طرز اداره امیر ماهیت استبدادی داشت مگر اینکه در عین حال نحوه بخصوص استبداد او را که داستان مستقل تشکیل می داد، بیان کنیم. استبداد امیر عبدالرحمان خان توسط نکات آتی مشخص می شد:

اول- ادعای منشأ دینی. امیر مدعی بود که او از جانب خداوند تعالی به پادشاهی افغانستان برگزیده شده و حفاظت این کشور در برابر دست اندازی کفار و هرج و مرج داخلی به عهده او گذاشته شده است. بنابراین اختیار دارد تا هر کاری را که برای تأمین این اهداف است اجرا کند و هیچ چیزی صلاحیت او را محدود نمی سازد. این مطلب را وی در رساله های تقویم الدین، پند نامه، ترغیب جهاد و مرآة العقول که به امرا و تألیف گردید، درج نموده در بین مردم انتشار داد و کسانی را که با این ادعا مخالفت کردند به شمول ملایان و روحانیون به شدت سرکوب کرد.

دوم - ایجاد سیستم گسترده جاسوسی ...

سوم - تولید دهشت از طریق زجر، شکنجه و اعدام های دسته جمعی. معلوم نیست که استطاعت های شدید با استعمال قین و فانه و روغن داغ و مجازات محکومیت با بریدن گوش، بینی، دست و پا و حبس در قفس و دادن نان شور در گرمای تابستان و امثال آن، تا کجا به خوی و خصلت امیر مربوط بود و تا کجا به منظور ایجاد خوف و ترس در بین مردم و جلوگیری از مخالفت آن ها به کار می رفت. اما مسلم است که این کار ها چه در جریان استطاعت مظنونین که در پایتخت هر شب به طور لا ینقطع دوام داشت و چه به عنوان مجازات و وسیله اعدام با آگاهی، غالباً به امر و در حضور امیر صورت می گرفت...

چهارم - احای مطلق آزادی شخصی ...

به نقل از: افغانستان در پنج قرن اخیر صفحه ۴۷-۴۹

مؤلف: محمد صدیق فرهنگ

مقصر اصلی این فاجعه...

آن شعله های آتشین و ویرانگر جنگ در نقطه نقطه افغانستان روشنتر و ویرانگرتر می شود. با پیروزی طالبان در کابل، اصطکاک و تضاد در سیاست های کشور های خارجی و منطقه در مورد بحران افغانستان افزونتر و عریان تر گردید. این پیروزی که با حسن استقبال از سوی کشورهای پاکستان، عربستان و آمریکا بدرقه شد، واکنش های منفی بسیاری از کشورهای منطقه را برانگیخت. کشورهای آسیای میانه، روسیه، هند و ایران پیروزی طالبان را با دیده تردید نگریست و آن را تهدیدی برای امنیت منطقه و منافع سیاسی اقتصادی خود تلقی کردند. در سایه این نگرش های مثبت و منفی بود که سیاست های کشورهای منطقه به نوعی از تقابل و تضاد رسیده و کشورهای افغانستان به عرصه یک جنگ سرد سیاسی بین کشورهای منطقه و به صحنه یک جنگ گرم رویه تشدد نظامی بین گروه های سیاسی نظامی آن کشور مبدل گردید. در این فضای تاریک و غبار آلود است که هیچ اقدام سیاسی برای حل مشکل افغانستان در تنها گامی فرا پیش نمی رود که با تردید ها، تشکیک ها و موضع گیری های متقابل نیز بدرقه می گردد.

آن مین جا بود که تلاش های دیپلماتیک پاکستان برای حل قضیه افغانستان که بطور انفرادی توسط جنرال نصیرالله بابر وزیر خارجه آن کشور تعقیب می گردید، هم از سوی برخی از کشورهای مخالف طالبان و هم از سوی کشورهای منطقه صرف دفع الرقت و دادن مجال بیشتر برای تقویت طالبان، تلقی گردید و سرانجام به ناکامی و شکست منجر شد. و به همین علت است که چندان امیدیه به موفقیت کنفرانس تهران و تلاش های دیگری از این نوع باقی نمی ماند. هر چند کنفرانس تهران که در هفته گذشته با شرکت اکثر کشورهای آسیای میانه، روسیه، هند، چین، بنامند سازمان ملل متحد، بنامند اتحادیه اروپا، بنامند سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی و وزیر خارجه ایران در تهران بر گذار شد، از این لحاظ حائز اهمیت است که تلاشی های دیپلماتیک برای صلح افغانستان از حالت فردی خارج گشته و به سوی اتحاد و هماهنگی اراده کشورهای که به نحوی خود را در افغانستان ذی نفع می دانند پیش می رود، ولی عدم حضور پاکستان در این کنفرانس نوعی از تقابل و تضاد دیپلماتی کشورهای منطقه در مورد افغانستان را منعکس می کند که بر اساس جناح بندی های احزاب و گروه های سیاسی افغانستان رویه تشدید است و به تناسب تشدید آن بحران افغانستان نیز شدت می یابد. این تقابل و تضاد زمانی خود را به خوبی نشان می دهد که مواضع و سیاست های کشورهای منطقه را در مورد حمایت از گروه طالبان و دولت برکنار شده، آقای ربانی مورد ارزیابی قرار بدیم.

پاکستان بی پرده از طالبان که با نیروهای دولت برکنار شده آقای ربانی می جنگد، حمایت می کند، در همین حال برخی از کشورهای منطقه تا هنوز دولت برکنار شده، آقای ربانی را به رسمیت می شناسند و از آن پشتیبانی می نمایند. طبیعی است که با تقابل این دو نیروی متخاصم، سیاست های حامیان آنها نیز از اصطکاک و تضاد ممتد نخواهد ماند. تأثیر متقابل این اصطکاک ها جز تداوم بحران در افغانستان و داغ تر شدن آتش معرکه در آن کشور، چیزی دیگری نخواهد بود و این دور و تسلسل همچنان ادامه خواهد یافت. به نظر می رسد همانگونه که احزاب سیاسی ما، در بحران خود ارادیت گرفتارند، کشورهای منطقه نیز در همین ورطه دست و پا می زنند، به همین علت همیشه حالت انفعالی داشته و از اراده یک طرح جامع که همه اراده ها را در خود متحد و هماهنگ نماید، عاجزند و همچنین به نظر می رسد آنچه این کشور ها را با این بحران مواجه ساخته این است که هر یکی از این کشور ها منافع سیاسی و اقتصادی خود را به صورت انفرادی و انحصاری در افغانستان جستجو می نمایند. گرایش انحصاری همانگونه که گروه های افغانستان را به بن بست کشانده، تلاش های این کشور ها را نیز عقیم ساخته است.

اگر این است که در افغانستان صلحی برقرار شود و به بحران بی نگرانی های منطقه پایان گذاشته شود، همه باید افغانستان را برای افغانستان بخرانند. تنها در سایه این اصل است که سیاست های متضاد و متقابل کشورهای منطقه به سوی همگرایی و تشریک مساعی گرایش یافته و راه به سوی یک افغانستان با ثبات همراز می گردد. این اصل ایجاب می نماید که کلیه گروه های افغانستان و کشورهای منطقه مساعی خود را در محور افغانستان متحد و یکپارچه متمرکز نموده و در هر طرحی که برای صلح افغانستان ارائه می دهند فراتر از منافع گروه و کشور خاص بیانیدند. «امروز ما»

مستول امور سیاسی شمال حزب وحدت اسلامی باره اقواوات موجود مبنی بر اینکه دو ثلث خاک افغانستان در کنترل گروه طالبان است، افزودند: مطالعه دقیق کشور و ولایات مختلف نشان می دهند که علی الرغم تبلیغات گسترده، بیش از چهل فیصد خاک افغانستان در تسلط گروه طالبان نیست، ولایات بزرگ شمال، ولایات مناطق مرکزی، شمال غربی کشور که بخش اعظم خاک و نفوس کشور را تشکیل میدهد همچنان تحت کنترل شورای عالی دفاع از افغانستان است و طالبان بر ولایات کوچک و کم نفوس حاکمیت یافته اند، که زیاد تر از چهل فیصد نفوس حجت الاسلام و المسلمین استاد حاج محمدحقیق در مورد راه های حل بحران کشور و پایان خونریزی ها چنین ابراز نظر نمودند: تنها با توافق چهار ضلع قدرت که به حیث وزنه های اصلی در کشور به حساب می آیند، یعنی حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی-اسلامی، جمعیت اسلامی و گروه طالبان و عقب کشیدن قوت ها تا بیرون کمربند های امنیتی و تشکیل یک حکومت وسیع البینیه که تأمین کننده حقوق اقوام و ضامن وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور باشد میتوان به دور غای روشن اوضاع امیدوار گردید.

استاد محقق در پایان در پاسخ سوال ژورنالیستان در مورد مناسبات گروه های عضو شورای عالی دفاع با کشور ترکیه، ضمن قدردانی از تلاش های فرهنگی آموزشی و خدمات صحتی و بشری مؤسسات ترکی و با تأکید بر روابط تاریخی، فرهنگی و دینی مردمان افغانستان با کشور ترکیه، مناسبات حزب وحدت اسلامی و گروه های عضو شورای عالی دفاع با این کشور و تمامی همسایگان افغانستان و کشورهای اسلامی را نیک و حسنه خوانده، خواستار توسعه همکاری ها و تعمیق دوستی های دو جانبه و فی مابین گردید و تأکید نمود که کشور ترکیه و هر یک از کشورهای همسایه می توانند در امر استقرار صلح و آرامش به مردم کمک نمایند.

وزیر داخله پاکستان، کار گردانی می گردید، پوشیده می شد. به نظر می رسد که قصد طالبان از مذاکرات انجام شده، آن بود که تقاضا به وجود آمده بین مسعود و جنرال دوستم را، بهم زده، بامسعود در حالی بچنگند که او تنها باشد و آنگاه همین تجربه را دربارہ جنبش ملی اسلامی، تکرار نمایند. روی این ملاحظه بود که در آن زمان، جنرال دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی از سوی افراد نسبتاً سیاسی طالبان، مسلمان خوب خوانده می شد ولی بعد از اینکه این مذاکرات به نتیجه ای نرسید، این مسلمان خوب، از نظر طالبان، تغییر ماهیت داده، علیه او جهاد اعلان نمودند.

متقی در صحبت با خبرنگاران در کابل اضافه نمود: در مقابل دوستم، برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود، و دیگر رهبران گروه ها، جنگ رواست، چون آن ها نیروهای فتنه گردیده با دولت طالبان خصومت دارند. وی گفت به هر فردی که در مقابل حکومت اسلامی قرار می گیرد، جهاد علیه وی اعلان شده است.

قابل یاد آوریست که این اعلان جهاد در حالی صورت میگردد که نیروهای شورای عالی دفاع از افغانستان، خود را برای تسخیر هرات در غرب و کابل در مرکز کشور، آماده می نمایند.

جنگ در افغانستان جنگ عدالتخواهی-

به شمار می روند. وجود ابنیه و آثار تاریخی در هزارستان نشانگر قدمت تاریخی و دوره های پر رونق تمدن و آبادانی این سرزمین است

استاد محقق با اشاره به چگونگی نفوذ اسلام در هزارستان و نقش هزاره ها در پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان خصوصاً سهم بارز این مردم در جهاد اسلامی و دفع تجاوز دشمن سرخ از کشور به علل و انگیزه، درگیری های داخلی افغانستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته افزودند: قیام ملی و اسلامی افغانستان یک قیام فراگیر و سراسری بود و تمام اقوام و احزاب و اقشار کشور در آن سهم و نقش فعال داشتند و لازم بود حکومتی که تشکیل میشود یک حکومت وسیع البینیه و فراگیر باشد و بتواند ابعاد حضور مردمی را در خود احتوا کند. ولی متاه سفاکه حکومت از قیام سراسری جدا افتاد و راه انحصار را در پیش گرفته و جنگهای ناخواسته ای پیش آمد- اما اکنون حکومت پیشین یک بخش از جریانات سیاسی کشور را تشکیل میدهند و گروه طالبان با اندیشه استقرار یک نظام خشن قرون و سطایی به میدان آمده است که کشور را با بحران جدیدی مواجه ساخته است.

مستول امور سیاسی شمال حزب وحدت اسلامی در پاسخ سوال خبرنگار تلویزیون ترکیه در خصوص اینکه جنگ های داخلی افغانستان آیا ریشه های دینی و مذهبی دارد یا خود خواهی و قدرت طلبی، گفتند: جنگ در افغانستان، جنگ عدالت خواهی با زور گری و انحصار طلبی بوده است و تا زمانیکه عدالت نشین نشود و یک حکومت اسلامی با پایه های وسیع استقرار نیابد فریاد عدالت خواهی ملت مسلمان افغانستان همچنان بلند خواهد بود.

طالبان علیه جنرال میه الرشید دوستم...

شرعیه، ناروا قلمداد گردید. مفکره استاد شهید این بود که جهاد مرتبه بسیار عالی دارد و نباید از آن در رقابت های بین حزبی، سؤ استفاده بعمل آید. جهاد سنگر نیرومند دفاع از ناموس وطن می باشد که اگر این گونه در رقابت های خود خواهانه، سیاسی، به ابتذال کشیده شود، اعتبار آن در جامعه اسلامی ما ساقط می گردد.

در دومین جهاد که از سوی طالبان در روز سه شنبه هفته گذشته اعلان گردید ملا امیر خان متقی، کنیل وزارت اطلاعات و کلتور، در کابل به خبرنگاران گفت: در مقابل دوستم، جنرال کمونیست سابق که به جنگ سالار تبدیل شده، جهاد اعلان گردیده است. متقی در این اظهاراتش نتوانست بگوید که جنرال دوستم، مسلمان است یا کافر، چون قبلاً از سوی طالبان، نسبت به جنرال دوستم اظهار خوشبینی شده و اعلان گردیده بود، که جنرال دوستم یک مسلمان خوب است و گذشته کمونیستی خود را مردود نموده است.

امیرخان متقی در این رابطه گفت: اکنون نمی خواهم بگویم که دوستم مسلمان است یا کافر اما جهاد علیه او روا است. گفتنی است که قبل ازین اعلان جهاد رسمی، امام جماعت طالبان در مسجد بل خشتی جنرال دوستم را، کمونیست و قاتل مردم خوانده، خواستار آن گردیده بود که او نیز به سرنوشت نجیب گرفتار شود. همچنین والی طالبان در ولایت فراه، در روز های اول اشغال کابل توسط طالبان در محفل شطنی که به مناسبت فتح کابل توسط طالبان، برگزار شده بود، طی یک سخنرانی، جنرال دوستم، رهبر جنبش ملی اسلامی را، تکفیر نموده، جهاد علیه او را واجب خوانده ولی در آن زمان، اینگونه اظهارات با بازی های سیاسی بی که توسط جنرال نصیرالله بابر

فرار مردم از شهر کابل همچنان ادامه دارد

هر روز بیش از نصد نفر از افغانستان وارد پاکستان می شوند. بیشتر این مهاجرین را مردم کابل تشکیل می دهند.

اوضاع ناآرام و متشنج، احتمال جنگ و درگیری در شهر کابل و خانه نشین کردن زنان، شهروان کابل را بیش از هر وقت دیگر نگران ساخته و موجب خارج شدن تعداد زیادی از شهروان کابل گردیده است.

بر اساس گزارش کمشنری عالی ملل متحد ورود مهاجرین در پاکستان افزایش یافته و در طی یک ماه گذشته هزاران مهاجر که اکثر از کابل هستند وارد پاکستان شده اند. مطابق این گزارش در اوایل ماه اکتبر هر روز بیست نفر مهاجر وارد پاکستان می شدند، ولی در اواخر ماه اکتبر این رقم رو به افزایش بوده و در هر روز تا میزان نصد نفر وارد پاکستان می شوند. این گزارش علت مهاجرت مردم را احتمال وقوع جنگ و درگیری در شهر کابل، محدودیت و مقررات سخت گیرانه طالبان در مورد زنان و اقدامات آنان برای عسکر گیری جوانان ذکر کرده و افزوده است که پس از فتح جلال آباد تاکنون بیش از صد هزار نفر از افغانستان به پاکستان مهاجرت کرده اند.

همچنین مسافرانی که از کابل وارد پشاور شده اند می گویند که شهروان کابل از عملکرد نامطلوب و ناشایسته طالبان به تنگ آمده، منازل خود را به قصد پشاور ترک می کنند. بر اساس این گزارش، شاهدان عینی اظهار داشته اند که اداره طالبان از اجرای معاشات مأمورین دولتی سر باز زده اند و در حالیکه در نرخ مواد غذایی هیچگونه کاهش به عمل نیامده، مردم با مشکلات طاقت فرسای اقتصادی دست به گریبان شده اند. آنان می گویند: اکثر شهروان کابل تلاش دارند که برای نجات از خطرات جنگ قریب الوقوع در کابل و به جهت برخورد نامطلوب طالبان با مردم بی دفاع، شهر را ترک گشته به پشاور و یا شمال افغانستان فرار نمایند.

هزاران نفر طی تظاهراتی...

گروههای بزرگ در شهر مزار شریف دعوت کردند. مطابق این گزارش هزاران نفر به منظور پاسخ گویی به دعوت شورای علمی شمال افغانستان در روضه شریف گرد آمده و به سخنان چند تن از سخنرانان گوش فرا دادند. در این گروههایی که به مدت سه ساعت به طول انجامید قطعنامه ای در جهت حمایت از شورای عالی دفاع و محکومیت گروه طالبان صادر گردید.

همچنین گزارش دیگری از شمال افغانستان حاکیست که مردم شهر شبرغان مرکز ولایت جوزجان نیز طی تظاهرات رسمی حمایت شان را از حملات اخیر جنبش ملی اسلامی علیه طالبان در ولایت بادغیس ابراز داشتند. شرکت کنندگان این گروههایی در حالی که پرچم ها و شعار های ضد طالبان حمل می کردند، خواستار اقدامات قاطع علیه طالبان شدند.

در سال تحصیلی (۷۶) خواهران ...

از حالا لیلیه مخصوص خواهران را، تهیه نمایم. رئیس دانشگاه در رابطه با کانکور سال تحصیلی آینده، افزود، اساتید دانشگاه از حالا مشغول تهیه سوالات کانکور می باشند که پس از طی مراحل مقدماتی، آماده چاپ خواهد شد. در پایان مقام معظم رهبری، ضمن ابراز خرسندی از پیشرفت مطلوب امور دانشگاه، در مورد جلوگیری از بی نظمی و اجرای پیشنهادات فوق الذکر، دستورات لازم را بالای ادارات مربوطه صادر فرمودند.

هفته نامه سیاسی، فرهنگی و خبری

امروز ما

زیر نظر شورای نویسندگان

UNIVERSITY TOWN P. O. BOX: 1073

PESHAWAR - PAKISTAN

قیمت یک شماره: ۳ روپیه یا معادل آن

بر اساس تقاضاهای که از جانب مردم شریف و متدین ولایت هرات به ما

رسیده، آنها تقاضا نموده اند که عملیات به سمت هرات توسعه یابد

گل محمد پهلوان: او قوماندان لشکر بیست هزار نفری است، همینکه از جنرال

دوستم دستور بگیرد، به سوی هرات پیش خواهد رفت.

افغانستان، انتظار وضعیتی را دارند که طالبان در چاریکار و جبل السراج و نواحی شمال کابل، یا آن رو برو گردیند. قیام عمومی مردم در این مناطق، آن چنان ضربه سختی را بر طالبان وارد نمود که امام جماعت طالبان در مسجد پل خشتی مردم این مناطق را به انتقام خداوند تهدید نمود. هم اکنون گزارش هایی از یک خیزش عمومی در هرات بدست می رسد.

جنرال یوسف می گوید: بر اساس تقاضاهای که از جانب مردم شریف و متدین ولایت هرات به ما رسیده، تقاضا نموده اند که این عملیات ادامه و توسعه پیدا کند و تعرض قطعات ما، به استقامت هرات، انکشاف خواهد یافت. پهلوان گل محمد، قوماندان عمومی نیروهای جنبش ملی اسلامی در منطقه، عملیاتی بادغیس می گوید: لشکر نیرومندی دارد، همینکه از جنرال دوستم، دستور بگیرند بسوی هرات پیش خواهند رفت. قرار گزارش ها، این نیروها از روجیه، بسیار نیرومندی برخوردارند و هیچ تردیدی ندارند که می توانند هرات را تسخیر نمایند از سوی دیگر آسماعیل خان، والی سابق هرات که توسط طالبان فراری گردیده بود، درحال تجمع است. به نظر می رسد که با وجود نارضایتی های شدید و گسترده در ولایت هرات، نیروهای که به قصد حمله به هرات، تجمع می کنند، تهدید جدی بی را برای مقاومت فراهم آورده است.

می کنیم که از قام شخصیت های شناخته شده افغانی دعوت کنیم تا در مزار شریف بایند و در همین گروههایی یک حکومت سالی از طرف خود افغانها ساخته شود.

اسحق گیلانی در ادامه، سخنان خود اظهار داشت که در گذشته ها متأسفانه اداره، ربانی همیشه کوشش می کردند که هر گروههایی به نفع استاد ربانی و یا جمعیت اسلامی باشد. این بار من از صحبت هابم با جنرال دوستم امیدوار شدم که این گروههایی به پشتیبانی از هیچ کسی نیست، بلکه صرف برای ساختن یک حکومت ملی اسلامی در افغانستان می باشد و از قام گروههایی که در افغانستان و در جهان شناخته شده هستند به شمول طالبان دعوت شده است که در این گروههایی شرکت کنند. وی علاوه نمود که طالبان باید فهمیده باشند که از یک ماه به این طرف که این ها شهر کابل را به تصرف خود دارند از طرف هیچ کشوری به رسمیت شناخته نشده اند. تا یک حکومت ملت با قاعده وسیع که نمایندگی از تمام ملت افغانستان کند، نباشد دنیا به رسمیت نمی شناسد. این جنگ ها حلال مشکلات نیست فقط برای ملت افغانستان بدبختی می آورد و بس. گفتنی است که اسحق گیلانی قبل از

بنظر می رسد که طالبان در هر دو جبهه کابل و بادغیس، در موقعیت دفاعی قرار گرفته اند که اگر چنین وضعیتی دوام بیاورد و نیروهای شورای عالی دفاع از افغانستان، همچنان بر حملات سنگین و پی هم خود ادامه دهند، نیروهای طالبان از لحاظ روحی، ضربه سختی خواهند خورد.

طالبان که در جبهه بادغیس مدعی پیروزی های سریع بودند و از سقوط عنقریب فاریاب بدست این گروه، خبر می دادند، حالا باوجود سرسختی زیاد، گام به گام، از مواضع خود عقب نشینی می کنند.

واقعیت این است که اعلام رسمی مقامات جنبش ملی اسلامی مبنی بر اینکه هدف های این نیروها، سقوط هرات می باشد، طالبان را در یک شرایط بسیار دشوار قرار داده است. طالبان ناگزیرند که در

چندین جبهه با نیروهای بسیار مجهزی، به مقابله بپردازند و این نه کار آسان است و نه در دراز مدت میسر، چه اینکه همراهی مردم با طالبان بعد از استقرار آن ها در کابل هر روز رو به کاهش است. طالبان قبل از ورود به کابل، در هر منطقه ای که وارد می شدند، می توانستند تعداد قابل توجه

نیروی محلی را همراه خود نمایند، اما در کابل برعکس نه تنها چنین چیزی واقع نشد که نارضایتی فزاینده در میان شهروان کابل نسبت به طالبان، آن ها را به دشمنان بالقوه طالبان تبدیل ساخته است. در ساحات دیگر کشور نیز بعد از اعلان سیاست های طالبان در کابل بدبینی نسبت به طالبان رو به افزایش است. نیروهای شورای عالی دفاع از

جنگ در ساحه جنوب غرب رو به تشدید است. هر دو طرف درگیر به این جنگ و سرنوشت آن، اهمیت فوق العاده ای قایلند. طالبان از اینکه جنبش ملی اسلامی، به خواست آن ها، پاسخ مثبت نداده و با مسعود همدست شد، بسیار خشمگین گردیدند و در تلاقی آن، به زعم خود، می خواستند از استقامت بادغیس، به جنبش ملی اسلامی، گوشمالی سختی بدهند. قبلاً طالبان، تهدید کرده بودند که اگر جنبش ملی اسلامی، در جبهه مخالف طالبان قرار بگیرد، تاوان سنگین را خواهد پرداخت. ناظران سیاسی معتقد بودند در صورتیکه اگر طالبان به این تهدید خود، جاهه عمل بپوشانند، تنها نقطه ای در جهت ضعیف احتمال آسیب پذیری دارد، فاریاب و نواحی آن است. چه اینکه در گذشته نیروهای حاکم بر فاریاب، دشمنی و رقابت سختی با مسعود داشته و ممکن است اشتغال خنجان در آنجا مسایلی را بوجود بیاورد که به نفع طالبان واقع نشود. گزارش های نیز حاکی بود که طالبان در فاریاب مصروف پیش بردن یک معامله سیاسی می باشند. لکن با استقرار یک نیروی سنگین و مجهز به سلاح های پیچیده (که گل محمد پهلوان، قوماندان عمومی آن ناحیه، آن را بیست هزار نفر اعلام نموده است) در نزدیکی هرات، نه تنها این منطقه به دژ نفوذ ناپذیری تبدیل شده است که هرات نیز در معرض سقوط قرار گرفته است.

در بادغیس گرچه آغاز جنگ طالبان بودند اما حالا آنچه که از گزارش ها بدست می آید، ابتکار عمل در دست نیروهای شورای عالی دفاع از افغانستان می باشد.

سید اسحق گیلانی:

ما کوشش می کنیم که از تمام شخصیت های شناخته شده

افغانی دعوت کنیم تا در مزار شریف بایند و در همین

گروههایی یک حکومت سالی از طرف خود افغانها ساخته شود

جنگ است، بخاطر گروههایی سراسری مردم افغانستان اساس گذاری شده است تا افغانستان از همین بدبختی که قلاً گرفتار آن است نجات پیدا کند. در این مذاکرات یک کمیسیونی به تصویب رسید. در این کمیسیون، شش، هفت نفر دو روز کار کردیم، سرانجام به این نتیجه رسیدیم که من جهت گفتگو با تعدادی از تحصیل کرده های مجاهد مقیم پشاور به پشاور بیایم، سپس همراه با آنها به مزار شریف بازگشت نموده و بحث های خود را راجع به گروههایی بزرگی که قرار است در مزار شریف برگزار شود ادامه دهیم. ما امیدوار هستیم که به این نتیجه برسیم که همین شورای ما بتواند دولت افغانستان را تشکیل بدهد. ما کوشش

سید اسحق گیلانی رئیس شورای تفاهم و وحدت ملی افغانستان در این اواخر به مزار شریف سفر نموده و با جنرال عبدالرشید دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی شمال در مورد گسترش و توسعه امکانات سیاسی شورای عالی دفاع از افغانستان مذاکره و گفتگو کرده است. وی که در هفته گذشته از مزار شریف بازگشته بود در گفتگویی در پشاور پاکستان، در مورد هدف و نتایج سفر خود به مزار شریف گفت:

ما به دعوت جنرال دوستم و به نمایندگی از شورای تفاهم و وحدت ملی افغانستان به مزار شریف رفتم، از صحبت های که با جنرال دوستم و سایر اعضای عالی رتبه، جنبش ملی اسلامی داشتم، به این نتیجه رسیدیم که شورای عالی دفاع از افغانستان که یک گوشه، از آن مشغول